

میرزا عبدالقادر بیدل در تذکرةهای شعرا

میرزا عبدالقادر بیدل که در اکبرنگر^۱ (حالا واقع در بنگال) در سال ۱۰۵۴/هـ/۱۶۴۴ م به دنیا آمد و بعد از زندگانی نسبتاً طولانی در سال ۱۱۳۳/هـ/۱۷۲۰ م بدرود حیات گفت، از جمله شعری است که آثار منظوم و منثورش همیشه مورد توجه علاقه‌مندان بوده است. صاحبان ذوق در هند، ایران، افغانستان و تاجیکستان حتی امروز هم شعر بیدل را با علاقه می‌خوانند. خود بیدل از منتقدین شعر خواسته بود:

به کلام بیدل اگر رسی نگذر ز جاده منصفی که کسی نمی‌طلبد ز توصله‌ای دگر مگر آفرین
 آنهایی که شعر بیدل را مورد مطالعه گسترده و عمیق قرار داده‌اند، پی برده‌اند که بیدل حقیقت شعر خود را در این بیت خود تعریف و توصیف نموده است:
 بیدل آن شعله کزو بزم چراغان گرم است یک حقیقت به هزار آینه تابان شده است
 بعضی صاحبان ذوق که کلام بیدل را در قرن بیستم میلادی مطالعه کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که:

”از پانزده سال بیدل را مطالعه می‌کنم ولی قادر نشده‌ام حتی قطره‌ای از این
 اقیانوس را بردارم. بیدل اولین و آخرین شاعری است که زبانش را تخیل آفریده
 و تخیل را ماورای ادراک بوجود آورده است.“ (نیاز فتحپوری)
 مجنون گورکھپوری منتقد معروف دیگری نظر می‌دهد:
 ”بیدل پروردگار تراکیب و اسالیب جدید است. کائنات فکرش را نمی‌توان در
 محدودیت‌ها قید کرد.“

غالب دهلوی که سرودن شعر را با الهام از کلام بیدل شروع کرده بود، شعر بیدل را

۱. اکبرنگر (راج محل) تقریباً صد کیلومتر دور از بهاگلپور قرار دارد.

«محیط بی ساحل»، «قلزم فیض» و «بهار ایجادی بیدل» می‌خواند:

همچنان آن محیط بی ساحل قلزم فیض میرزا بیدل

علّامه اقبال هم شیفته شعر بیدل بود و می‌گفت:

”بیدل موجد و هم خاتم سبک شعر خود است. چهار نفر در جهان می‌زیسته‌اند

که اگر کسی گرفتار طلسم آنها می‌شود، به‌مشکل از آن رها می‌گردد و آن چهار

نفر عبارتند از محی‌الدین ابن عربی، شنکرآچاریا، بیدل و هگل.“

تذکره‌نگاران شعرای فارسی هم در خود زندگی بیدل متوجه آثار منظوم و مثنوی او شده بودند و او را از هر لحاظ نابغه‌ای می‌شمردند و به‌این نتیجه رسیده بودند که بیدل شاعری است عارف و عرفان او عبارت از حرکت و جوشش است، او به‌سکوت و آرامش علاقه‌ای ندارد، جنب و جوشی که دارد، مایوسی و محرومی را ردّ می‌کند، به‌فعالیت و عمل می‌انگیزد، در نگاه او بی‌دست و پای منفور است، جلوه‌سامانی‌های فطرت، نورافشانی‌های حقیقت، بوقلمونی‌های کائنات، آینه‌سامانی‌های تحیر از جمله اجزای کلام بیدل هستند. رنگینی الفاظ، حسن آفرینی معانی، هم‌آهنگی لب و لهجه مزایایی هستند که سحرآفرینی شگفتی را در کلام بیدل به‌وجود آورده است. بنابراین خصوصیات، از متقدمین تا متأخرین همه شعر بیدل را دوست می‌داشتند و حتی‌المقدور از آن الهام می‌گرفته‌اند.

در زیر ترجمه بیدل چنانکه در تذکره‌های مختلف شعرا آمده است، نقل می‌گردد تا معلوم شود که منتقدین ادبی ما بیدل و آثار منظوم و مثنوی او را در خود حیات او، در دوره نزدیک به‌زندگی او و در عصر نسبتاً دور از حیات او چه‌طور ارزیابی کرده‌اند.

مرأة الخيال^۱: شیر علی خان لودی (تألیف: ۱۱۰۲ هـ)

فرشته‌خوی صاحب‌دل میرزا عبدالقادر بیدل زلال فکرش در صدف گوش‌ها نیسانی می‌کند و سحاب سخنش در چمن هوش‌ها باغبانی می‌نماید. بلندپروازان اوج

۱. غالب دهلوی این ترکیب را در این شعر اردو آورده است:

باغ . . . یار . . . دور الی ہے . . . بگ بهار ایجادی بیدل پند آریا

۲. مطبع مظفری، بمبئی، ۱۳۲۴ هجری.

سخن‌سنجی اگر در هوای دریافت مطلب بلندش فکرها را به‌عالم بالا فرستند رواست و صدرنشینان انجمن نکته‌دانی اگر طوطی طبع را به‌امید طلاق در مقابل آینه فکر صافش گذارند سزا، حسن معنی از پرده مشکین الفاظش به‌رنگ شعشعه جمال معشوق از حجاب نقاب نمایان و حروف دل‌نشینش از پرتو مضامین روشن چون خطوط شعاعی مقدمه خورشید تابان، ریزش معانی بر زمین اشعار مثل قطرات باران رحمت بیرون از اندازه و شمار و کبک خوش‌خرام از الفاظ آبدار همواره چون ابر نیسان گهربار به‌دوات و قلمش بین و مبین مژه و مردمک آهوی چین:

طبع او در هنر آباد سخن می‌دهد داد سخن، داد سخن

از قوم جغتای برلاس است و در هند نشو و نما یافته، در مدت‌العمر به‌جز لذت سخن به‌هیچ لذتی میل نکرده، در اوایل شباب چند روز بنا بر مصلحتی نوکری شاهزاده عالیجاه سلطان محمد اعظم شاه اختیار کرده به‌منصب عمده سرافرازی یافته بود. روزی در مجلس شاهزاده ذکر شعرای عصر در میان آمد. یکی از مقرّبان به‌عرض رسانید که بالفعل در شاهجهان‌آباد بلکه در اکثری از سواد هندوستان بهتر از میرزا عبدالقادر بیدل که در سرکار به‌ملازمت منسلک است، نخواهد بود. شاهزاده فرمود:

”بگوئید که قصیده در مدح ما انشا کند تا زور طبعش معلوم نموده به‌اضافه

منصب و تقرّب سرافراز فرماییم.“

این خبر به‌میرزا رسید، فی‌الحال به‌خانه بخشی سرکار رفته استعفای منصب کرد. هرچند دوستان مصلحت وقت در آن دیدند که یک قصیده در مدح شاهزاده توان گفت، قبول نکرد و ترک منصب نمود. از اینجا که دیوانش قریب بیست هزار بیت خواهد بود و یک بیت مدح در آن داخل نیست. من غزلیاته:

طاووس جلوه زار تو آینه خانه‌ای‌ست	حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای‌ست
چشمم به‌هم نیامده گوش فسانه‌ای‌ست	حسرت کمین مژده اصلی‌ست حیرتم
رنگ پریده‌ای به‌خیال آشیانه‌ای‌ست	در یاد عمر رفته دلی شاد می‌کنم
این شعله ز ابر آمدن از خود زبانه‌ای‌ست	بیدل ز برق وحشت آزادی‌ام می‌پرس

*

نشد آئینه کیفیت ما ظاهر آرایی نهان ماندیم چون معنی به‌چندین لفظ پیدایی
 به‌غفلت ساخت دل تا وارهد از غیرت امکان چها می‌سوخت این آئینه گر می‌داشت بینایی
 دلی خون کردم و در آب دیدم نقش امکان را گداز قطره من عالمی را کرد دریایی
 ندانم با که می‌باید در این ویرانه جوشیدن به‌هر محفل که ره بردم چو شمع سوخت تنهایی
 چنان از سستی طالع ز پا افتاده‌ام بیدل که تمثال ضعیفم را کند آئینه دیبایی

روزی میرزا را در مجلس نواب شکرالله خان با شیخ ناصر علی اتفاق افتاد که باهم صحبت کردند و این غزل که مرقوم شد، در میان آمد. شیخ در مطلع آن سخن کرد و گفت: آنچه فرموده‌اید که «نهان ماندیم چون معنی به‌چندین لفظ پیدایی» خلاف دستور است، چه معنی تابع لفظ است، هرگاه لفظ پیدا گردد معنی البته ظاهر می‌گردد. میرزا تبسم کرد و گفت: معنی‌ای که شما تابع لفظ می‌دارید، آن نیز لفظی بیش نیست، اما آنچه من حیث هی هی معنی است، به‌هیچ لفظی در نمی‌آید، مثلاً حقیقت انسان که با این همه شروح و تفصیل در کتب مندرج است، هیچ مکشوف نگردیده، شیخ ساکت شد اما بر اکثری از ابیات دیگر وجد کرد و نیز از واردات خاطر بیدل است:

از هجوم کلفت دل ناله بی‌آهنگ ماند بوی این گل از ضعیفی در طلسم رنگ ماند
 سنگ راه هیچ‌کس تحصیل آسایش مباد قطره بی‌تاب گوهر شد ولی دل تنگ ماند
 نام را نقش نگینها بال پرواز رساست ما ز خود رفتیم اگر پای طلب در سنگ ماند
 نیست تکلیف تپیدنهای هستی در عدم آرمیدن مفت آن سازی که بی‌آهنگ ماند

یک قدم ناکرده بیدل قطع راه آرزو
 منزل آسودگی از ما به‌صد فرسنگ ماند

*

مشاطه شوخی که به‌دستت دل ما بست می‌خواست چمن طرح کند، رنگ حنا بست
 آن رنگ که می‌داشت دریغ از ورق گل از دور کف دست تو بوسید و به‌پا بست
 آخر چمنی را به‌سرانگشت تو پیچید واکرد نقاب شفق و غنچه‌نما بست
 تا چشم گشاید مژه آغوش بهار است رنگ سر ناخن چه‌قدر عقده‌کشا بست
 گر وانگری صنعت مشاطگی این است سحر است که بر پنجه خورشید سها بست
 زین نور که از شمع سرانگشت تو گل کرد تا شعله زند آتش یاقوت، حنا بست
 آب است ز شبنم دل هر برگ گل امروز کاین رنگ چمن ساز وفا سخت به‌جا بست

ارباب نظر را به تمنّای نگارش دست مژه‌های بود تحیر به قفا بست
تا عرضه دهد منتخب نسخه اسرار طرح چمن معنی یک غنچه جدا بست
کیفیت گل کردن این غنچه به رنگی ست کز حیرت سرشار توان آینه‌ها بست
بیدل تو هم از شوق چمن شو که به این رنگ
شیرازة دیوان تو امروز حنا بست

*

کاشانه صلاّی عیش در داد ای دهر طرب مبارکت باد
ارشاد اقبال دارد امروز همراهی جان معنی ایجاد
وقت است که از نوای دل‌ها ساز دوران رسد به ارشاد
عقد گه‌ری ست زیور جاه حاسد ملعون و دوستان شاد
از مزّده ادعای این فیض عالم چمنی ست عرش بنیاد
جوشید ز دور الفت وهم مطلوب وفای سرو شمشاد
یا رب ز تنزّل و فسردن این گل، گرد خزان میناد
هر مصرع از این طریق موزون دارد نه شه‌ور سال تعداد
اکنون به مکان معنی خاص شعری زد و مصرع‌م ندا داد
اوقات سعادت دو کوکب شیرازة الفت دو هم‌زاد

این رباعی میرزا عبدالقادر بیدل در مراعات قوانین خیال نظیر ندارد و معلوم نیست
که هیچ یک از شعرای عصر در فن رباعی به این درجه رسیده باشند:

هرکس گامی به راه حیرت برداشت چون آینه در نقش قدم، بستر داشت
عمری ست زمین‌گیری موج‌گهریم پا لغز صفای دل عجب لنگر داشت

این چند سطر از جمله نثرهای میرزا عبدالقادر بیدل در تعریف گرد و غبار نوشته و
سرمه اعتبار نامیده، الحق اگر صاحب نظران سرمه سواد این کلمات را در دیده اعتبار
کشند، رواست و اگر به تأیید این سرمه اعتباری از بلندی‌های فطرتش گیرند، سزاست.
امروز اگر ظهوری در عرصه ظهور می‌بود، خفایی تخلص می‌یافت و به دست انصاف
عنان ادعای نثرنویسی از جاده سخنوری می‌تافت.

کلمات الشعرا: محمّد افضل سرخوش کشمیری (تألیف: ۱۱۰۸-۱۰۹۳ هـ)
 بحر بی ساحل میرزا عبدالقادر بیدل: استاد فنّ است. بسیارگو و خوب‌گو است. امروز در دارالخلافة کوس رستمی می‌نوازد و به‌داد معنی‌یابی و نازک‌بندی می‌رسد، دیوانها و مثنویات متعدّد دارد و نثرهای رنگین نیز می‌نگارد. در این عهد شاعر غرا چون او نیست. وجود شریف او غنیمت است. بسیار خوش خلق و آرمیده. بیتی در تعریف کوه ازوست:

مزن بر سنگ او زنه‌ار دستی که مینا در بغل خوابیده مستی

بر این رباعی خود بسیار محظوظ‌اند. رباعی:

هرچند طلب به‌صد فنون است اینجا در یوزة دیدار جنون است اینجا
 از هیئت چشم و مژه غافل نشوی دستی دگر از کاسه برون است اینجا

رباعی:

آهنگ جلالی که بَمش، زیر شود چو وا نگری جمال تأثیر شود
 آن باده شعله گون که دارد خورشید در ساغر ماه چون رسد شیر شود

فقیر سرخوش به‌اشاره میان ناصر علی چند بیت ایشان را از راه شوخی‌ها پیش مصرع رسانیده مطلع ساخته اگرچه ایشان شنیده محظوظ نشدند. از روی غیرتی که تلامذه رحمانی را می‌باشد، بد بردند. اما یاران منصف پسندیدند. چنانچه ایشان فرموده‌اند:

بیدل:

به‌فرصت نگاهی آخر است تحصیلم برات رنگم و بر گل نوشته‌اند مرا
 سرخوش:

ز بی‌ثباتی عشرت سرشته‌اند مرا برات رنگم و بر گل نوشته‌اند مرا
 بیدل:

عوارض کثرت وهم است ذات وحدت ما را خلل در شخص یکتا نیست گر قامت دوتا
 سرخوش:

دویی کی ذات وحدت را به‌کثرت رهنما گردد خلل در شخص یکتا نیست گر قامت دوتا گردد

۱. به تصحیح صادق علی دلاوری و به‌اهتمام ملک محمّد عارف خان، لاهور، ۱۹۴۲ م.

بیدل:

شخص پیری نفی هستی می‌کند، هشیار باش
صورت قد دوتا آئینه ترکیب لاست
سرخوش:

جلوه گاه نقش پیری تخته مشق فناست
صورت قد دوتا آئینه ترکیب لاست
بیدل:

گل جام خود عبث به شکستن نمی‌دهد
صاف طلب به شیشه رنگ پریده است
سرخوش:

دست نشاط دامن از خود رمیده است
صاف طرب به شیشه رنگ پریده است
بیدل:

بی تکلف مرگ هم آسان نمی‌آید به کف
از تماشای دو عالم چشم باید دوختن
سرخوش:

نیست از شمع اجل آسان نگاه افروختن
از تماشای دو عالم چشم باید دوختن
میرزا بیدل حکایتی در مثنوی محیط اعظم به یازده بیت تمام کرده بود. فقیر
سرخوش در دو بیت رباعی بسته!

رباعی سرخوش:

واعظ گفتا که نیست مقبول دعا
ز ان دست که آلود به جام صهبا
رندی گفتا که تا بود جام به دست
دیگر به دعا کسی چه خواهد ز خدا

۱ حکایت بیدل:

نصیحت‌گری وعظ آماده داشت
که بر الفت می بیفشانده دست
به بزم طرب دست ساغر کمین
نخستین کف از جام می ساده کن
بجوشید رندی که ای بیخبر
به مستان ز تمهید انکار می
که تا جام می بر کف همّت است
دو عالم به چنگ و دعا خواستن
در فقر زن خواه شاهی طلب
دمی کآرزو شد ز می کامیاب
ولی جای رحم است اگر آگهی ست
نفس گرمی حرمت باده داشت
خمار می فضل نتوان شکست
ندارد دعای اجابت قرین
دگر خویش را رحمت آماده کن
ز حرفی که گفتی نبردی اثر
عیان گشت تعظیم اسرار می
دلش هرچه خواهش کند خجلت است
بساطی است در کوری آراستن
ز مینای می آنچه خواهی طلب
دعای دگر گو مشو کامیاب
بدستی که از جام و مینا تهیست

از زبان میرزا محمد علی ماهر شنیده‌ام که زلالی با صاحب سخنی دیگر این حکایت را می‌گفت که شب زمستان بود و یاران در صحرا فرودآمده بودند. ناگاه آتش سرد گشت. یکی از میان جمع برخاست که چوب پیدا سازد. گذرش به‌جانب گورستان می‌افتد. تابوتی در آنجا می‌یابد، به‌سر برداشته می‌آرد. یکی در راه پرسید که از عزیزان که مرده است. می‌گوید آتش. بس این همه را زلالی در دو بیت بسته و همیشه در میان سخنوران فخر می‌کرد که من چنین کارهای دست بسته می‌کرده‌ام و آن این است:

شبی رندی در ایام زمستان بسر تابوت می‌بردی شتابان
یکی پرسید ازو کای یار دلکش که مرده از عزیزان گفت آتش

همیشه بهار^۱: کشن چند اخلاص (تألیف: ۱۱۳۶ هـ)

انسان کامل میرزا عبدالقادر بیدل بر بام اخضر این نه رواق سپهر کوس ملک‌الکلامی بنام نامی او صدا می‌دهد و قدوسیان بالای عرش نوبت مسلمی سخن به‌اسم گرامی آن سخن‌آفرین می‌زنند. سالک شاهراه حقیقت، دانای کنه حقیقت، پرده برانداز حجله‌نشینان معانی، چهره‌کشای شاهدان مضامین نهانی، پیشوای اهل تجرید، سرزمره اهل دید بود. در وصف ذات مجمع‌الکمال‌اتش هرچه نویسم کم است. دهلی به‌یمن قدوم میمنت لزوم آن پی برده بحر طریقت حکم بسطام داشت. دیوان غزلیاتش زیاده از لک بیت خواهد بود. یک دیوان قصیده و یک دیوان رباعی و مثنوی نیز دارد و کتابی در نثر نوشته مسمی به‌چهار عنصر متضمن بر نکات غریبه و رقعات خود نیز جمع نموده.

سفینه خوشگو^۲: بندرابن داس خوشگو دهلوی (تألیف: ۴۷-۱۱۳۷ م)

بدانکه خامه سنبلستان نگار جبین‌سای آستان یاد کسی است و دل غنچه‌مثال پرده‌کشای حقیقت ایجاد بوی گل‌گل‌نفسی که شگفتگی از جبین بهار آیینش گلشن گلشن بر خود بالیدن داشت و بزرگی از ذات عرش کمالاتش عالم عالم سامان دکان چیدن می‌انپاشت: بایدم شستن لب از مشک و گلاب تا بگویم نام آن قدسی جناب

۱. به تصحیح دکتر وحید قریشی، کراچی، ۱۹۷۳ م.

۲. ترتیب سید شاه محمد عطاء‌الرَّحْمَن عطاء کاکوی، پتنا، بهار، ۱۹۵۹ م.

سامعه را وقت گل چینی رسید ناطقه را صبح حقیقینی دمید
 درویش پادشاه دماغ، پوست تخت سرافرازی فراغ، تخت روان بی‌نیازی، ابر دُر بار
 شکوه آسمان کمال، خورشید آسمان وقار، جهان قال و حال، آیینه مظهر قدرت
 الهی، جامی لبالب می قدرت لامتناهی، قبله لفظ و کعبه معانی، کدخدای سخن و
 خداوند سخندانای.

رباعی:

میرزا بیدل که رهنمای سخن است پیغمبر و غوث و پیشوای سخن است
 یکتا است در آفریدن طرز کلام بالله که پی سخن خدای سخن است
 نکهت گلستان و بوستان نذر شامه سامعه باد به استشمام شمه‌ای از احوال سعادت
 مآبش. آن حضرت از قوم مغول در مغولان ارلاس که چهار قسم می‌باشند، یکی از آنها
 میرزا ارلاس است، تورانی‌الاصل، اکبرآبادی الوطن است. آنچه طاهر نصرآبادی در اصل
 ایشان نوشته که لاهوریست، اصلی ندارد. والد بزرگوارش میرزا عبدالخالق از اوائل
 ترک ماسوی کرده تماشایی خلوتکده وحدت بود و آخر عمر از صلب آن ابوالابای
 بزرگی خالق صوری پیکرش بود. آن حضرت در سال هزار و پنجاه و چهار هلالی سعید
 و ساعت مختار قدم به بارگاه شهود گذاشت و صفت کامله پی نشان قدریت به مقتضای
 سیر نزولی کسوت آب و رنگ عبدیت پوشیده و موسوم به عبدالقادر جیلانی گردید.
 لاله سکه راج سبقت هم در این معنی رباعی ز نظرش گذرانیده بود:

... آمد قدرت تنزیه مقام عبدالقادر نمود تشبیهش نام

شد زنده یکی بهر مسیحایی دین آمد دگر اکنون پی احیای کلام

مولانا قاسم درویش که آشنایان پدرش بود و بقوت ریاضت بر ماضی و مستقبل روزگار
 اطلاع داشت، لفظ «انتخاب» تاریخ ولادت آن انتخاب جزو زمان یافته. چندی به مقتضای طلب
 آبیاری ریشه حیوانی به شیر خوارگی گذرانید و از آن حالت خود بیان فرموده:

بر زبان درس روایت‌های موج شیر بود جنبش مژگان بی‌نم خامه تحریر بود

چون از رضاع برآمد و قدم به پنج سالگی گذاشت، زبان را که از اعضای رئیسه
 انسانی است، به ختم کلام مجید شادابی بخشید و در اواسط همان سال میرزا عبدالخالق
 رخت هستی بر بست و گرد یتیمی بر چهره‌هالش نشست. در ماتم او و حالت خود فرماید:

خورشید خرامید و فروغی بنظر ماند دریا بکنار دگر افتاد و گهر ماند

در سال ششم از حد عمر از خدمت والده ماجده حروف تهجی آموخت و در همان نزدیکی آن مریم‌مکان نیز ره‌نورد عالم بالا گردید. این معنی مصداق رب‌المساکین فضل الله است که با وجود بیکسی‌های ظاهری و کس بی‌کسانش بجایی رسانید. میرزا قلندر برادر اعیانی میرزا عبدالخالق بار تربیت و پرورش بر دوش گرفته بر تحصیل علوم صرف و نحو رهنمونش شد. به‌رحال میرزا جوانی شاه‌زور و صالح و مرتاض و شجاع و به‌دیگر اوصاف موصوف بود. اوائل نوکری شاه شجاع پسر دوم شاه‌جهان پادشاه داشت و نوبت ریاضتش اکثر به‌اربعین کشیدی و در هفته به‌یک جام شیر قناعت نمودی. طرفه اینکه در سایه وی عقرب را تاب حرکتی نماندی و اکثر از روی امتحان لحظه‌ای زیر سایه داشتی، ناچار به‌سوراخ عدم خزیدی و دیگر قفل‌های شدید آهنیش را به‌اشاره سبابه‌اش جز کشایش چاره نبود. چون از این هردو کیفیت پرسیدند، فرمودند نخستین ازلی است و ثانی عملی که به‌مواظبت اسم «فتاح» نصیب شده بود و در حالت عارضه تب قریب پنج سیر پخته روغن شیر گرم نوشیدی و در وقت درد چشم مقداری فلفل سرمه‌وار در چشم کشیدی و بی‌ارتکاب هردو عمل امراضش به‌صحت نگراییدی. چنانچه برخی از حالات او در عنصر اوّل کتاب چهار عنصر بیدلی نگاشته کلک جواهر سلک او شد. به‌رحال آن‌حضرت در سال عاشر کتاب کافیه به‌اتمام رسانید و شروع شرح ملّا نمود. روزی همراه میرزا قلندر در مدرسه‌ای نشستند. دو طالب علم را دیدند که هنگامه بحث *ضَرَبَ يَضْرِبُ* گرم داشته‌اند. بعد در دسر بسیار یکی الزام یافت و دیگر گردن رعونت (به) تارک تافت. میرزا قلندر منع درس عربی فرمود. گفت: اگر فائده علم همین است، خاک بر فرق جهل نباید انداخت، چه در هردو صورت جواهر انسانیت گذاخته می‌شود، اگر ملزومی است، لزوم رعونت چه بلا است و اگر ملزم انفعال الزام چه قیامت. از آن وقت از کسب علوم عربیه بازآمده، صحبت فقرای صاحب کمال و مطالعه اشعار ارباب حال و قال اختیار فرمود و نیز علوم ادعیه و نقوش و حفظ اسمای الهی از کاملان این فن آموخت و در نیمه سال عاشر مکتب از بهار مقدمش رشک گلستان و بوستان بود. یکی از هم‌سبقان نوخط قرنفل زیر زبان گذاشتی و هنگام تکلم انفاس خوشش تخم رائحه در دماغ سامع کاشتی. چون طبیعت به‌او مالوف بود

به‌حسب موزونی ازلی رباعی انشا فرمود، بی‌نقاب‌ی فیض حقیقی تماشا کردنی است و آن رباعی را چهار رکن بنای موزونی خود دانست:

یارم هرگاه در سخن می‌آید بویی عجیبش از دهن می‌آید
این بوی قرنفل است یا نکه‌ت گل یا رائحه مشک ختن می‌آید

و برای نظام سلسله صورت با وجود آنکه شعرای عالی فطرت شاگردان معنوی حق تعالی‌اند، از جناب مولانا کمال نامی صاحب کمال استفاده کسب شعر نمود و رمزی تخلص مقرر فرمود و تا مدتی مدید به آن تخلص متخلص بود. روزی سیر دیباچه کتاب گلستان می‌نمود، چون به این مصرع رسید:

بیدل از بی‌نشان چه گوید باز

اهتزاز و قبض روی داد و از روح پرفتوح قبله شیراز استمداد جسته لفظ بیدل را تخلص مبارک قرار داد و معنی این تخلص که به‌فهم اکثر در نمی‌آید، آنست که چون دل را خاطر گفته‌اند، چه این همه خطرات و عوارض از آنجا حادث می‌شود، پس دل صفتی باشد که حرکت بوی خطر از نتایج او است و از آنجا که در نفی صفت به «بی» مستعمل فارسیان است، چنانچه بی‌شعور و بی‌کمال بخلاف نفی موصوف که لفظ «نا» بالای آن می‌آید، مثل ناموزون و ناهموار، لهذا در تخلص اختیار نفی دل که صفتی بیش نیست، آمده بعضی موسوم صفات قلب ندارد و از آن بیدل است و بیدل خطاب مستطاب عاشقان هم آمده، به‌هرحال چون بهار جوانی در بوستان‌سرای و جودش دمیدن آغاز کرد، به‌حکم رفعت استعداد و تحصیل اسباب معاش ملازمت پادشاه‌زاده عالیجاه محمد اعظم شاه دریافت و (در) اندک فرصت معزز و مقبول گردید. در ترکی و فارسی هم‌زمان گردید و به‌منصب پانصدی و خدمت داروغگی کوفتگرخانه امتیاز یافت. بست سال در این شغل مشغول بود و آن وقت مشق سخن در خدمت شیخ عبدالعزیز عزت می‌گذرانید. بعد از آن چون جذب به رسید، تمارض نموده از خدمت شاهی مستغنی گردید و به‌هندوستان رسید. پادشاه‌زاده عالیجاه از روی کمال قدردانی نشانی به‌دستخط خاص نوشته، فقیر خوشگو بجنسه در قلمدان ایشان دیده، اینجا نقل مسوده می‌نویسد.

نشان دستخط خاص پادشاهی

الحمد لله و المنة که هنوز قوای بدن آن رفعت و شجاعت دستگاه به حال خود است، با وجود برقراری حواس از خدمت عالی شاهی تقاعد ورزیدن شرط ایفای حقوق اخلاص نیست، تا حال هم هیچ نرفته، آنچه ضروریات راه درکار باشد، به بیوتات دارالخلافه امر نفاذ یافته، سرانجام کرده خواهد داد، زود مستعد ملازمت گردد. انتهی.

ایشان در جواب عریضه به القاب خداوندی مرقوم نمودند که تمام آن در رقعات داخل است. یک رباعی نوشته می‌آید:

از شاه خود آنچه این گدا می‌خواهد افزونی منصب رضا می‌خواهد
تا همت فقر ننگ خواهش نکشد سرخیلی لشکر دعا می‌خواهد
و به یادآوری حقوق نمک غزلی در آن عریضه نگاشته بوده که این دو بیت از آن است:
اگر خورشید گردونم و گر خاک سر راهم گدای حضرت شاهم گدای حضرت شاهم
قبولی داشتیم در بارگاه عرش تعظیمش ز کسب آن سعادت‌ها کنون مقبول اللهم

پس آن حضرت به طریق سیاحی رو به مشرق نهاد، عزیمت فرموده، مدتی در حدود ممالک بنگ و بهار و اریسه به آزادگی و بی‌تبعینی به سربرده و دشت و بیابانها پیموده، عجایب قدرت الهی تماشا نموده، اکثر از خصوصیات آن هنگام در چهار عنصر نگاشته قلم راست‌رقم اوست و هم در آن ایام بسیاری از نعمت درویشی نیز نصیب او گردید. از آنجا به تکلیف میر کامگار به هندوستان رسیده، چندی به بلده اکبرآباد اقامت ورزید و باز به دارالخلافه شاهجهان‌آباد رسیده کنج عزلت گزید. نواب شاکر خان و نواب شکرالله خان بیرون دهلی دروازه شهر پناه در محله کھیکریان برکنار گذر گهات لطف علی حویلی‌ای مبلغ پنج هزار روپیه خرید کرده نذر نمودند و دو روپیه یومیه مقرر کردند که تا روز مرگ ایشان می‌رسید، بقیه عمر در آن مکان به فراغ سی و شش سال اوقات عزیز به سربرد و به حسب ظاهر رشد تمام پیدا کرد و تاهل گزید. چهار حرم در حریم داشت و اینجا اتفاق خوردن زرنیخ کشته‌اش افتاد. در وقت جوانی غایت گرسنگی قریب هفت و هشت سیر بود و اکثر به سبب ورزش فقر به طوع و رغبت فاقه هم می‌کشید. در این وقت کبرسن که فقیر خوشگو هر روز به خدمتش می‌رسید، خوردن دو نیم سیر سه سیر طعام به چشم خود دیده و در عالم شباب اگرچه به شرب شراب ارتکاب کرده لیکن در

پیری‌ها به مزاج مبارکش گوارا نمی‌آمد. لَهذا از جمیع مکیفات و مغیرات بیگانگی نموده به‌بنگابه اختیار فرمود، آن را به‌اسم موجی یاد می‌نمود و در فصل زمستان معجونی مرتب می‌ساخت و آن را اوجی نام می‌گذاشت، شعری از این عالم گفته:

شادم که فطرتم نیست تریاکی تعین و همی که می‌فروشم بنگست و گاه کاهست

بیان زور میرزا

نفس عاجزنوا لختی به‌توصیف زورمندیش سرمایه قوت رستم بهم می‌رساند. بنای لفظ و معنی زلزله آشفته‌گی بنیاد آن‌حضرت را از بدو شعور توجه بر کسب زور بیشتر بود، چنانچه شمار «بیام» هر روزه که موجود فیض‌آمود می‌نموده، چهار هزار و اکثر به‌پنج هزار کشیدی و بس که در کشتی کردن و مصارعه جستن حریفان را به‌هر دو دست برداشته بر زمین زدی، هیچ‌کس را تاب پنجه‌آرایی و زورآزمایی او نبود، لاجرم سوار همت شده بر اسپ بالای پشته کلانی آمده به‌قوت تمام با اسپ بهم پیچیدی و آن را بر زمین انداختی و اسپ و خود پیچ‌ها خورده از آن پشته بر زمین آمدندی و چون این چنین عمل به‌چند نوبت کشیدی، خاطرش آسایش یافتی. نوبتی در عالم تعلق گوشه خاطرش به‌سوی موتراش پسری میلی داشت، اتفاقاً حرکتی از وی صادر شد که بر طبع نازکش گران آمد، طبانچه بر رویش زد که دمار از روزگار او برآمد و در طرفه‌العین با خاک برابر گردید و شبی پای فرقدین فرسایش لغزشی کرد به‌حکم اتفاق دست به‌دیواری خورد، خواست که متوسل به‌دیوار شود، ناگاه دیوار تاب نیاورده از هم ریخت. فقیر این دو رباعی در وصف زور ایشان گفته:

ای زور تو دندان شکن اهل سخن خوش‌گوی ضعیف را چه یارای دهن
گر زور کند به‌یک دو حرف تعریف حقا که شود زبان رستم الکن

*

زور تو دل فلک‌گدازد چون برف وین باده ز بس زور ننگجد در ظرف
گر خامه به‌وصف او نویسد ورقی گردد صد ریزه استخوان‌بندی حرف

شبی نقل می‌فرمود که در بلده پتنه تاجری اسپ عراقی نژاد آورد و به‌عوض هزار روپیه به‌فروختنش برآورد، طبیعت مایل به‌خرید کردنش گردید. گفتم اگر اسپ تو در تگ و دو با من برابری کند، دو هزار روپیه بدهم و اگر پس ماند مفت بگیرم. تاجر این

شرط قبول نمود و خود بر آن اسپ سوار شد. در میدان وسیع عنان سرداد و از این طرف من دامن به‌کمر زده شاطرانه دویدم، تا نگاهی بفگنم اسپ و سوار به‌قدر یک تیر از من پستر مانده بودند. چون گوی شرط از میدان ربودم مروت ندیدم و اسپ به‌او باز دادم و عصای خوردی از آهن در دست داشتی که وزن آن سی و شش سیر شاهجهانی بود و آن عصا را «نولاسی» نام می‌فرمود که معنیش به‌زبان هندی شاخی باریک باشد. آن را به‌روز عرس ایشان پهلوی قبر می‌گذارند. قوی پنجگان به‌هر دو دست به‌زور تمام برمی‌دارند اگر کسی حمل بر اغراق و مبالغه کند، باید که بیاید و به‌چشم عبرت‌بین ملاحظه قدرت قادر قوی نماید:

بیا بسم الله اینک گوی و میدان

بیان حلیه میرزا

بالای والایش در طول میانه بود و عرض پهناوری بسیار داشت. جمالی داشته بود هم‌رنگ کمال با چشم‌هایی خجسته و ابروان کلید درهای بسته، تخته‌پیشانی وسعتی داشته که گویی قلم تقدیر جمیع کمالات انسانی برو مرتسم کرده، مقدار شش گره بود که هرگز برو نمی‌افتاد. هنگام تکلم سخن بسیار آهسته و جدا جدا می‌فرمود گویا گهرباری می‌کند یا گلفشانی می‌نماید و آهستگی کلامش به‌حدی که صف‌نشینان موخر کم می‌شنیدند. یک غلامی داشتند مضمون نام چنانکه فقیر گفته:

بیدل که تخت‌گاه فصاحت مقام او است معنی کنیز او شد و مضمون غلام اوست

اکثر آن غلام را برای تازه کردن چلم قلیان یا امری دیگر طلبیدی، با وجود قرب بانگ بلند برداشتی و دستک دادی و اکثر کلام بی‌فیدانه بر زبان آوردی، اما شعر را به‌صلابتی و مهابتی خواندی که گوش مستمعان باز شدی و از بیرون دروازه در کوچه معلوم شدی که آن‌حضرت شعر می‌خواند و مقرر آن کرده بود که تمام روز اندرون محل به‌تنهایی و تجرد نشسته با سخن صحبت می‌داشت و سرشام به‌دیوان خانه تشریف آوردی تا نیم شبی نشستنی و اقسام حکایات و امثال کارآمدنی در میان آوردی. فقیر ملفوظاتی نوشته که اکثر مذکورات آن صحبت‌ها درو داخل است و اکثر اوقات در گپ‌زدنها زیاده گذشتی، فرمودی که یاران الحال باید ذکر خدایی که کنایه از شعرخوانی باشد، در میان آید. کلیات دیوان خود که در یک جلد چهار مصراع‌ی نویسانیده مرتب

فرموده بود، طلبیدی و مجلس گرم داشتی و نوبت به نوبت حاضران را خطاب کردی از اشعار خود عنایت فرمایید. (؟) میرزائی از سرآپایش می‌بارید. بی‌باکی تمام داشت. وضع تراش ریش و بروت تراشیده بود. چنانچه وقتی در اکبرآباد عبدالرحیم نامی که طبع موزون داشت، این بیت نوشته در پالکی انداخت:

چه خطا در خط استاد ازل دید آیا که با صلاح عزیزانش نیاز افتاد است
ایشان همان وقت جواب نوشته دادند:

مختصر کن به تغافل هوس جنگ و جدل مدّ سر رشته تحقیق دراز افتاد است
روزی یکی از منشیان آن جناب از صحبت میرجمله ترخان به خدمتش حاضر شد و گفت همین وقت نواب میرجمله می‌فرمود که من امروز میرزا بیدل را که قطب‌الملک سیّد عبدالله خان بارهه به دعوت طلبیده بود... دیدم، انسان کامل به نظر آمد اما عیبی داشت و اشاره به طرف ریش و بروت کرد که مبراً است. آن حضرت بعد استماع در جواب فرمود: آری در میان ما و ایشان تفاوت مقدار پشمی است که ایشان دارند و ما نداریم و این بیت از اشعار خود یاد کرد:

بروت تافتنت گریه شانی هوس است به ریش مرد شدن بزگمانی هوس است
یکی از خواجه‌سرایان به خدمتش التماس کرد: می‌خواهم که دستاری رنگ کنم به هر رنگی که صاحب تجویز فرمایید. فرمود: نیرنگ صبغة‌اللّٰهی برای نوع شما همین دو رنگ ایجاد کرده صندلی و بادامی. طبع غیور آن قدر داشته که شبی جعفر زتلی که یکی از هجویان و فحش‌گویان عصر بود، مثنوی‌ای در تعریف او گفته آورد. همینکه مصرع اوّل خواند:

چه عرفی چه فیضی به پیش تو بهش

فرمود: شما مهربانی کردید که تشریف‌آوردید ما فقیر بیدلیم، ما را شنیدن امثال این حکایات که در حق استادان می‌شد، نمی‌رسد. دو اشرفی از کیسه برآورده به مدّاح بخشید، و خاموش ساخت. حاضران مجلس خصوص فقیر خوشگو هرچند عرض نمودیم که آن حضرت اگر حکم شود مصرع ثانی‌ش بخواند تا معلوم گردد که قافیه «بهش» چه آورده، قبول نیفتاد و استقلال ذاتی به حدی داشت که در عمر شصت و پنج سالگی فرزندی قدم به بیت‌الشرف او گذاشت. از این عنایت غیرمترقبه شادی‌ها کرد و

صدقه‌ها داد. چون چهار ساله به عدم شتافت، به شگفتگی پیشانی موافق دین و آئین تجهیز و تکفین نموده مدفون ساخت و تا دروازه بانعش مشایعت کرد. مردم که به عزاپرسی می‌آمدند، گریه‌ها و زاری می‌کردند. وی غم همگنان می‌خورده می‌گفت: یاران جای تعجب است که فرزند من بمیرد و گریه شما را می‌آید. مخمسی در ماتم پسر گفته که خواندن آن بی‌اختیار رقت می‌آرد. این دو بند از آن است:

هیپهات چه برق پرفشان رفت کاشوب قیامت بجان رفت
 گر تابی بود در توان رفت طفلم زین کهنه خاکدان رفت
 بازی بازی بر آسمان رفت
 هرگه دو قدم خرام می‌کاشت از انگشتم عصا بکف داشت
 یا ربّ چه علم بوحشت افراشت دست از دستم چه گونه برداشت
 بی‌من راه عدم چسان رفت

در متأخرین هیچ شاعری به این عزّت و آبرو به‌سرنبرده که او داشت. قطب‌الملک سیّد عبدالله خان که وزیر اعظم و پادشاه نشان بود، دو سه مرتبه که طلب داشت، همین که نظرش بر میرزا افتاده از کرسی می‌خاست و پیش دویده معانقه می‌کرد و تکیه و مسند می‌گذاشت و نواب نظام‌الملک آصف‌جاه که وکیل مطلق هندوستان بود، از دوستان ایشان است. دیوانی به‌مشورت ایشان ترتیب داده و دیگر اکثر خورد و بزرگ شهر سرشام به‌خدمتش می‌رفتند و انواع فیض‌ها برمی‌داشتند. محمد فرخ‌سیر پادشاه شهید اوّل استمزاج کرد، بعد از آن چون معلوم نمود که او به ملاقات نخواهد آمد، دو هزار روپیه و زنجیر فیل رعایت کرد. زر نقد خود به‌خدمتش رسید، چون وکیلی از طرف ایشان برای آوردن فیل نرفت، متصدیان شکم بنده به‌حلق فروردند و شاه عالم بهادر شاه به‌منعم خان خانخانان اکثر (می) فرمود که به‌میرزا بیدل تکلیف نظم شاهنامه نموده شود. خانخانان که آشنای قدیم بود، پنج شش بار در کتابت نوشت. میرزا قبول نه نمود. عاقبت جوابی به‌درستی نگاشت که اگر خواه مخواه مزاج پادشاه برین پله است، من فقیرم، جنگ نمی‌توانم کرد، ترک ممالک محروسه نموده به‌ولایت می‌روم.

وقتی عالمگیر پادشاه این بیت ایشان در فرمان به‌پادشاهزاده معظّم در مقدمه تسخیر

حیدرآباد نوشته:

من نمی‌گویم زیان کن یا به فکر سود باش ای ز فرصت بی خبر در هرچه باشی زود باش
و این بیت به اعظم شاه مکرر نگاشته:
بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می‌آید
و نیز بر عرضی شخصی که زیاد طلبی می‌کرد، این مقطع مشهور ایشان دستخط
پادشاه شد:

حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست
آن حضرت در فهم معنی توحید و معارف پایه بلند داشته، علم تصوف خوب
ورزیده بود و مسائل آن را از تحمّل این فن به تحقیق کمال رسانیده، در این مقدمه جنید
و بایزید وقت خود بود، بسا مقدماتی که مولوی روم در مثنوی و شیخ ابن عربی در
فصوص الحکم بیان کرده آن همه را به شرح و بسط تمام با تشبیهات تازه و رنگی
بی‌اندازه در کلام خود بسته، چون نمک جمیع اقسام سخن شورانگیز توحید است، در
سخن طرز بلندی اختیار فرموده که اگر بالفرض شعر به دشنام کسی می‌گفتند، سررشته
توحید از کف نمی‌دادند. در همه اشعارش این رعایت منظور است و او در این فن از
استادانی است که صاحب طرز خاص شده‌اند و از زمانی که زبان به سخن آشنا شد، این
طرز مخصوص به دست کسی نیفتاده. کارهایی که او کرده مقدر کسی نیست. اکثر
بی‌انصاف‌های زمانه از روی حسد حرفی چند ناسزا در حق جناب کرامت مآب وی
می‌سازند که میرزا بیدل غلط‌گویی مقررری است و حال آنکه خود به پایه غلط‌هایش
نرسیده‌اند تا به کارهایی که ازو (به) ظهور پیوسته چه رسند و این محض (از) جهل و
بغض که مخمر آن فریق است، می‌شد، چه حضرت گلشن می‌فرمود که میرزا بیدل
پایه‌ای دارد که این غلط‌هایش را بعد صد دو صد سال اهل لغت و فرهنگ‌ها به طریق
سند خواهند آورد و ما فرض کردیم که ترکیب‌سازی و لفظ‌تراشی که نامش غلط
گذاشته‌اند، در تمام اشعارش پانصد یا هزار بیت خواهد بود، جواب بقیه شعرهایش که
هم به‌رغم مدعیان صحیح و درست باشد، که می‌تواند داد، آخر تمام صد هزار بیت
خود غلط نیست. آدمی را باید که در هر وقت منصف احوال خود باشد تا به آن درجه
برسد، پا از اندازه گلیم خود دراز نکشد و الا مطعون ارباب خرد گردد:
ز خاکی که بر آسمان افگنی سر و چشم خود را زیان می‌کنی

مشهور نقل است که روزی ناظم خان فارغ مصنف تاریخ فرخ‌شاهی آن‌حضرت را به دعوت طلبیده، بعد فراغ طعام ناظم خان به طریق الزام پیش‌آمد و گفت میرزا صاحب در این شعر سرکار روزمره بسیار تازه است:

توانگری که دم از فقر می‌زند غلط است به‌موی کاسهٔ چینی نمد نمی‌بافند

میرزا در جواب فرموده: خان صاحب من آن احمق نیستم که طعن صاحب را دریافت نکنم. خان مکرر گفت که بالله این روزمره اختراع صاحب است. فرمود که شما در شعرای قدیم کدام کس را مسلم می‌دارید. ناظم خان گفت: از قدما هر که باشد. پس آن‌حضرت هفده سند معتبر از عسجدی و فرخی و معزی و مسعود سعد سلمان و خواجه سلمان و دیگر استادان در صحت روزمره «نمد بافی» گذرانیده. ناظم خان حیران ماند و به‌بانگ بلند گفت: و الله هر که در استادی این عزیز شک آرد، بی‌شک کافر باشد. تا زیست معتقد او بود. از آنجا که این کم‌تبعان استقرا نداشته‌اند، حمل بر غلط می‌کنند و فقیر خوشگو در عمر خود زیاده از هزار مرتبه به خدمتش مستفید شده باشم، گاهی ندیدم که کسی از این جماعت که غلط‌گوش می‌گویند، به حضور او رفته حرف سر کرده باشد. روزی یکی از شعرای عصر که نامش نمی‌توان برد، با مثنوی‌ای به خدمتش رسید، چون به این بیت رسید:

بیا ساقی که چشم بی‌قرارت چو گل خون شد زخم انتظارت

آن‌حضرت فرمود که اضافه «چشم بی‌قرارت» از عالم صفت و موصوف معلوم یعنی چشم که بی‌قرار است و حال آنکه ارادهٔ شاعر اضافه لامی است، یعنی چشم عاشق تو که خود را به اسم بی‌قرار برآورده، شاعر را باید که از این چنین گفتگو احتراز نماید که اراده چیزی دارد و چیزی دیگر برآید. آن عزیز گفت که زلالی بسته است. آن‌حضرت فرمود: شما زلالی را موقوف دارید، از خود حرف زنید، این از آن عالم است که کسی در این بیت بسته:

هر که سویت به چشم بد بیند چشمش از کله تو بیرون باد

آن مثنوی‌گو کاو کاو کرد. آن‌جناب فرمود: همین قسم شعری در مدح میرزا الغ بیگ گفتند:

حَبْذا میرزا الغ بیگ ولی دشمنانت کلهم که می‌خوری

در حین حیاتش مدعیان این نوع خفت‌ها می‌کشیدند، اکنون که از قضای ایزدی آن آفتاب اوج معنی سر به‌گریبان مغرب فنا برده است، خفّاش‌طینتان از سوراخ‌ها برآمده بال و پر می‌افشانند:

بی‌خبر کز دستگاه یک دو لفظ مستعار پیش نتوان برد با معنی سپاهان همسری به‌رحال فقیر از معتقدات آنچه دیده‌ام سطری چند بی‌ادبانه نگاشته‌ام، اگر کسی را به‌مذاق خوش نیاید، مختار است. باید که این اوراق را از مطالعه موقوف نماید. قسم به‌جان سخن که جان منست و به‌خاک پای ارباب سخن که ایمان منست که فقیر در این مدّت عمر که پنجاه و شش مرحله طی کرده با هزاران مردم ثقه برخورد می‌باشم، لیکن به‌جامعیّت کمالات و حسن اخلاق و بزرگی و همواری و شگفتگی و رسایی و تیزفهمی و زودرسی و انداز سخن گفتن و آداب معاشرت و حسن سلوک و دیگر فضائل انسانی همچو اوئی ندیده‌ام و از کسی که او را بسیار کم دیده است، انصاف می‌خواهم اما به‌شرطی که منصف باشد نه متعصّب.

بالجمله آن‌جناب از الهیات و ریاضیات و طبیعیات کم و بیش چاشنی بلند کرده بود و به‌طبابت و نجوم و رمل و جفر و تاریخ‌دانی و موسیقی بسیار آشنا بود. تمام قصّه مهابهارت که در هندیان از آن معتبرتر کتابی نیست، به‌یاد داشت و در فنّ انشاء منشی بی‌نظیر، چنانچه چهار عنصر و رقعات او بر این دعوی دلیل ساطع است و در نثر چیزی که عیان است، چه محتاج بیان است، و می‌فرمود: حضرت حق جل و علا قدرت پرگویی و سخن‌طرازی آن‌قدر کرامت فرموده که اگر قلم برداشته متوجّه فکر تازه می‌شوم، نهایت روزی پانصد بیت برسد لیکن محتاج به‌نظر ثانی خواهد بود...

روزی چوب‌دستی مضبوط که در هندی لتهه، می‌گویند، بدست کرده از خانه برآمدند شیخ کبیر که از آشنایان و هم‌صحبتان دیرین ایشان بود و تا مدّت سی سال متواتر بلاناغه از دیدار ایشان کامیابی داشت، ذکر عصا بر زبان آورد. آن‌حضرت پنج فقره مقفی در تعریف عصا فرمودند: «سنت الانبیاء»، «زینت الصلحا»، «مونس الاعمی»، «ممدالضعفا»، «دافع‌الاعدا» و بعد از آن فرمودند که برای دفع شرّ اعدا چوب مضبوط باید. قصّه مختصر در سال هزار و صد و سی و سیوم در ایّامی که ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه پادشاه غازی بر سادات بارهه مظفّر و منصور شده استقلال سلطنت یافته

به‌دارالخلافة شاهجهان‌آباد تشریف آورده، حضرت میرزا بیدل را در ماه محرّم عارضه تب روی داد. چهار پنج روز به‌حرارت گذشت. بعد از آن تب مفارقت کرد. ایشان غسل فرمودند. روز دوم از غسل به‌تاریخ سیوم صفر روز چهارشنبه وقت شام باز حرارت عود کرد و تمام شب ماند. نواب غیرت خان بهادر صلابت جنگ که از یاران آن‌حضرت و آن شب به‌خدمت ایشان حاضر بود و نقل صحیح است که شب گاهی به‌افاقت و گاه به‌غش گذشت و در وقت افاق بی‌اختیار خنده از ایشان سر می‌زد به‌مصدق این بیت قدیم:

جانان بقمارخانه رندی چندند بر نسیه و نقد هر دو عالم خندند

به‌هر حال آثار یاس به‌نظر آمدن گرفت و تا صبح حال دگرگون شد. یوم پنجشنبه چهارم ماه صفر شش‌گه‌ری روز برآمده همای روح پرفتوح آن زنده به‌عیش سرمدی از آشیانه تن بال و پر افشاند بر ساکنان عرش معلی سایه انداخت و به‌وصال حقیقی کامیاب گردید، رحمت الله علیه. در همان حویلی اقامت‌گاه که چبوتره برای قبر خود از مدّت ده سال راست کرده بودند، به‌خاک سپردند. غزلی و رباعی نوشته زیر بالین گذاشته بود. بعد برداشتن مرده ایشان کاغذ مذکور برآمد و اشتهار یافت. فقیر خوشگوی به‌جنسه آن کاغذ روز سیوم مرگ ایشان پیش میرزا محمد سعید ولد میرزا عبادالله که خال آن‌حضرت و صاحب این شعر است:

برنگی دوخت بلبل چشم بر گل که شد پیراهن گل چشم بلبل

و میرزا محمد سعید خلف ارشد اوست و الحال سجاده‌نشین و مجلس‌آرای عرس آن‌جناب است، دیده بود. نقل آن برداشته می‌شود:

به‌شب‌نمی صبح این گلستان فشاند جوش غبار خود را

عرق چو سیلاب از جبین رفت و ما نکردیم کار خود را

ز پاس ناموس ناتوانی چو سایه‌ام ناگزیر طاقت

که هرچه زین کاروان گران شد بدوشم افگند بار خود را

به‌عمر موهوم فکر فرصت فزود صد بیش و کم ز غفلت

تو گر عیار امل‌نگیری نفس چه داند شمار خود را

قدم به صد دشت و در کشادی ز ناله در گوش‌ها فتادی
 عنان به ضبط نفس ندادی طبیعت نی سوار خود را
 بلندی سر به جیب پستی است اعتبار جهان هستی
 چراغ این بزم تا سحرگاه زنده دارد مزار خود را
 ز شرم هستی قدح نگون کن دماغ مستی به وهم خون کن
 تو ای حباب از طرب چه داری پر از عدم کن کنار خود را
 به خویش گر چشم می کشودی چون موج دریا گره نبود
 چه سحر کرد آرزوی گوهر که غنچه کردی بهار خود را
 اگر دلت زنگ کین زداید خلاف خلعت نه پیش آید
 صفای آینه شرم دارد که خورده گیرد دوچار خود را
 تو شخص آزاد پرفشانی قیامت است اینکه غنچه مانی
 فرود خودداریت به رنگی که سنگ کردی شرار خود را
 وداع آرایش نگین کن ز شرم دامان حرص چین کن
 مزن به سنگ از جنون شهرت چو نام عنقا وقار خود را
 بدر زن از مدعا چو بیدل ز الفت و هم پوچ بگسل
 بر آستان امید باطل خجل مکن انتظار خود را

رباعی

بیدل کلف سیاه‌پوشی نشوی تشویش گلوی نوحه کوشی نشوی
 بر خاک بمیر همچنان رو برباد مرگت سبک است بار دوشی نشوی
 خان صاحب آرزومندان تاریخ وفاتش به طریق تعمیه یافته در قطعه بسته‌اند:
 رفت بیدل ز غم آباد فنا

فقیر خوشگوی این فقره تاریخ وقوع یافته: «یوم پنجشنبه چهارم ماه صفر» و این
 رباعی نیز نظم کرده:

افسوس که بیدل ز جهان روی نهفت و آن جوهر پاک در ته خاک بخفت
 خوشگو چو ز عقل کرد تاریخ سؤال "از عالم رفت میرزا بیدل" گفت
 هر سال بروز عرس ایشان مجمع شعرا می‌شود. جمیع نازک خیالان شهر جمع شده
 اوّل غزلی از کلیات ایشان خوانده هر یک جوهر خود را عرض می‌دهد. مجلس خوبی

منعقد می‌گردد. چشم بد تفرقه از آن مجمع رنگین دور باد. کلیاتی از آن حضرت یادگار است که شمار تمامی ابیات آن نود و نه هزار بیت است و آن را در حین حیات خود چهار مصرعی نویسانیده اوراق وزن کرده چهارده سیر متعارف به وزن در آمد. در پله دوم میزان برابر آن اکثر فلزات و جواهر آلات داشته خیرات نموده و در آن وقت فرمود که اهل هند اولاد خود را وزن کرده تصدق می‌دهند، از آنجا که نتیجه بیدلان همین نتایج طبع می‌باشد، من هم خیریت آنها از خدا خواستم، امید که قبول شود. از آنجمله یازده هزار بیت نسخه عرفان است در بحر حدیقه حکیم سنایی که بر آن مثنوی ناز می‌کرد. چنانچه اکثر از زبان مبارکش شنیده‌ام: آنچه ما داریم نسخه عرفان است، و آن را در مدت سی سال به‌تمام رسانید. سراسر گفتگوی تصوف و معارف دارد. این مصراع آخر آن در تاریخ اتمام گفته:

هدیه ذوالجلال و الاکرام

و آخر آن سرخی که سرسخن است، هم بیت موزون قرارداد، این مطلع است بیت سرسخن:

عقل و حس، سمع و بصر، جان و جسد همه عشق است هو الله احد
عشق از مشک خاک آدم ریخت آن قدر خون که رنگ عالم ریخت

و دیگر چهار هزار بیت مثنوی «طلسم حیرت» در بیان امتزاج روح با مزاج و شرح خصوصیات عالم صغیر جسد عبارت از آن است در بحر «یوسف زلیخا» که مطلعش این است:

بنام آنکه دل کاشانه اوست نفس گرد متاع خانه اوست

و در همین بحر سه هزار بیت مثنوی «طور معرفت» در احوال سیر کوهستان و خصوصیات ولایت بیرات که همراه شکرالله خان فوجدار آنجا تشریف برده بودند و این لطیفه از آنجا بر زبانها است:

شبی بر تیغ کوهی بود جایم ز بیتابی به‌سنگی خورد پایم
توانایی به‌طاقت گشت مغرور که از راهش به‌جرأت افگنم دور
ندا آمد که ای محروم اسرار خرابات نزاکت‌هاست کهسار
مباد اینجا زنی بر سنگ دستی که مینا در بغل خفته‌ست مستی

دو هزار بیت ساقی‌نامه مسمی به «محیط اعظم» سرجوش خمستان فکرهای اوست. ملّا ظهوری ساقی‌نامه شاعرانه گفته و ایشان همه موخدا نه و یک هزار بیت دیگر مثنوی تنبیه‌المهوسین در مذمت کیمیا که هرگز معتقد آن نبودند و هزار بیت ترجیع‌بند جواب فخرالدین عراقی و هفت هزار بیت از قصائد و ترکیب‌بند و مقطعات و تواریخ و مخمسات و مریع و مستزاد و اشعار صنایع و سه هزار بیت هزلیات و (؟)، هشت هزار بیت، چهار هزار رباعی که به قول شاه گلشن رباعی‌گویی حق اوست و مقدار ده هزار بیت نثر چهار عنصر و بقیه پنجاه و چند هزار بیت غزلیات و اقسام بحور و زمینهایی شگفته و طرحی که از عهده برآیی هر یک کار همّت بلند اوست بلکه گمان غالب آنکه هیچ بحری از بحور در رسائل عروض از گفتن نمانده باشد و چون از فکر همه آنها طبیعت را سیر یافت بر همان قدر اکتفا نکرده بحر بستم [بیستم] سوای آن نوزده بحر عروض ایجاد کرده و در آن غزل‌ها سرانجام داد چنانچه چهار بیت از دو غزل بیاد بود:

می و نغمه مسلم حوصله‌ای که قدح کش گردش سر نشود

بهل است سبک سری آن قدرت که دماغ جنون زده تر نشود

چه بود سروکار غلط سبقان در علم و عمل به فسانه زدن

ز غرور دلائل بی‌خردی همه تیر خطا به نشانه زدن

مژه‌ای ز توقع کار جهان به هم آر و غبار هوس بنشان

بکشودن چشم طمع نتوان صف حلقه به هر در خانه زدن...

بیاضی به دستخط خود از اشعار غزلیات انتخاب فرموده نوشته و آن را به فقیر عنایت کرده‌اند.

ریاض الشعراء: علی قلی واله داغستانی (تألیف: ۱۱۶۱ هـ/ ۱۷۴۸ م)

میرزا عبدالقادر بیدل: از عارفان محقق و کاملان مدقق بوده. چاشنی مشرب توحید از رحیق کلامش پیداست و حلاوت مذاق تصوف از شکر گفتارش هویدا. در تحقیق مسأله توحید یگانه بود و در ترک و تجرید سرآمد زمانه. در اوایل حال به ملازمت

۱. تصحیح پروفیسور شریف حسین قاسمی، کتابخانه رضا رامپور، هند، ۲۰۰۱ م.

شاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه خلف عالمگیر پادشاه به‌سر می‌برد. آخر ترک علائق نموده در دارالخلافه شاهجهان‌آباد مربع‌نشین چاربالش تجرد گردید. مدت‌ها در آنجا هنگامه سخن‌سنجی را گرم داشت. با وجود فقر و مسکنت مرجع امرا و اهل کمال بود. در سنه هزار و یکصد و سی و سه از این سرای فانی به‌عالم باقی شتافت. کلیاتش از صد هزار بیت متجاوز است. هرچند اکثر اشعارش موافق محاوره فصحای عجم نیست و ترکیب‌های غریب در زبان فارسی اختراع نموده، اما شعرهای بلند و برجسته بسیار دارد و پختگی نفس از گفتگوش ظاهر است. اگر زبان‌دانی اوقات صرف نموده انتخابی از کلیاتش بردارد، معلوم می‌شود که صاحب چه‌قدر مایه بوده است.

تذکره حسینی^۱: میر حسین دوست حسینی سنبهلی مرادآبادی (تألیف: ۱۱۶۳ هـ/ ۱۷۵۰ م) بحر بی‌ساحل میرزا عبدالقادر بیدل ترک روزگار شاهی نموده بر تخت توکل مربع نشسته، صاحب طرز خود است و کلیاتش به‌وزن یازده آثار است، روز عرس آورده پهلوی قبرش که در دهلی واقع است، می‌گذراند و اهل زیارت اشعار از او می‌خوانند... میرزا از کاملان عصر خود بوده. در سال یک‌هزار و یکصد و سی و سه رحلت نموده.

تذکره شعرا: آنند رام مخلص لاهوری (م: ۱۱۶۴ هـ)

عارف کامل حضرت میرزا عبدالقادر بیدل در ابتدا به‌سرکار پادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه هرچه تمام‌تر توسل داشتند، من‌بعد ترک نوکری کرده در شاهجهان‌آباد اقامت گرفتند و تا انقطاع سررشته نفس بر در مخلوق به‌سماجت نرفتند. تمام روز در خلوت‌کده می‌بودند. و قریب به‌شام به‌دیوانخانه تشریف می‌آوردند و یارانی که حاضر می‌بودند، اقسام فواید صوری و معنوی از خدمت شریف حاصل نمودند. بعد از حضرت امیر خسرو دهلوی مثل میرزا خاک پاک هندوستان صفحه روزگار را از سرلوح سخن و صنایع نازک این فن نیاراسته. زیاده بر لک بیت تصانیف ایشان خواهد بود که بر زبانها مذکور و در هند و عراق مشهور است. در تصوف غلو داشته و این علم را بهترین علم‌ها می‌انگاشتند. میرزا از برگزیدگان جناب الهی بود و در نهایت توکل و

۱. نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۵ م.

استقامت معاش می نمود. راقم سطور فقیر مخلص مدتی ممتد اشعار خود را از نظر معنی پرورش گذرانده و به پیرایه اصلاح رسانده در کتابخانه فقیر دیوان ایشان به دستخط ایشان است و تا صورت و معنی هردو به جلوه آید، شبیه ایشان رونق افزای ورق آخر الوان. در هزار و صد و سی و سه به جوار رحمت حق پیوستند. در صحن حویلی بتوت مزار متبرک ایشان است و زیارتگاه معتقدان، هر سال محفل عرس منعقد می شود و شعرای شهر بر سر خاک پاک حاضر گردیده صحبت گرم می سازند و به خواندن اشعار سحر آثار می پردازند:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
(حافظ شیرازی)

هشتاد سال عمر یافتند و در ایام شباب نهایت صاحب قوت بودند چنانچه چهری^۱ آهنی که در دست می بود، ده سیر وزن داشت این مصرع تاریخ رحلت است:

هیئات نماند قطب عالی مقدار

و لفظ «انتخاب» تاریخ تولد حضرت میرزاست علیه الرحمه کو عقل و کجا فهم که از دیوان وحدت ترجمان اشعار انتخاب زده مرقوم ساخته شود تبرکاً و تیمناً بینی چند به تحریر می آید.

مجمع النفایس:^۲ سراج الدین علی خان آرزو گویاری (تألیف: ۱۱۶۴ هـ)

بیدل، میرزا عبدالقادر، ابوالمعانی فردوسی رضوان پیش چمن آرای طبعش از خیابان بهشت خط عجز به بینی کشیده و شهید بهار در مقابل رنگینی مضامینش از نارسایی به خاک و خون حسرت طپیده، اگرچه از علم ظاهر بهره وافی نداشت، از صحبت بزرگان و سیر کتب صوفیه آن قدر مایه ور بود که در سرزمین شعر تمام تخم تصوف می کاشت و به مرتبه ای آشنای مرتبه توحید بود که هجو و هزل او نیز بی ذوق درویشانه نبود، چنانکه در مذمت یکی و مدح دیگری گفته:

حیزان اگر آهنگ فتوری دارند وز باد سرین لاف غروری دارند

۱. چهری واژه هندی است به معنی عصا.

۲. خدابخش اوریتل پبلک لائبریری، چاپ دوم ۱۹۹۲ م.

زین غوغاها چه باک شه‌بازان را ز اغان گه می‌خورند و شوری دارند
 نصرآبادی که او را از مردم لاهور شمرده، غلط است. اصلش از توران است، از قوم
 ارلات و در بنگاله به‌سربرده. اکثر حالاتش از کتاب «چار عنصر» که از تألیفات اوست و
 نثرش در کمال دقت و پاکیزگیست، واضح و لایح می‌گردد. قریب سی سال در شاهجهان‌آباد
 دهلی فروکش کرده، و از در توکل پا بیرون ننهاد. امراء و عمدہ‌ها را حق سبحانه بر در
 او فرستاده. اوایل سلطنت فردوس‌آرامگاه حضرت محمد شاه مغفور از این جهان
 رحلت نموده. فقیر آرزو دوبار به‌خدمت این بزرگوار اوایل عهد پادشاه شهید محمد
 فرخ‌سیر رسیده و مستفید گردیده. کلامش نظماً و نثراً مابین صد و نود هزار است
 کلیاتش. روز وفات او که به‌چهارم شهر صفر باشد؛ ۱۱۳۳ هجری، و همین تاریخ وفات
 اوست، و مردم هندوستان آن روز چراغان کنند، و طعام پخته به‌خلایق دهند و عرس
 نامند، پیوسته زیارت کرده می‌شود. بی‌تکلف سنگ زور سخن‌سنجان است و چون از
 راه قدرت تصرفات نمایان در فارسی نموده، مردم ولایت و کاسه لیسان اینها که از اهل
 هندند، در کلام این بزرگوار سخن‌ها دارند، و فقیر در صحت تصرف صاحب قدرتان
 هند، هیچ سخن ندارد بلکه قایلست. چنانچه در رساله «داد سخن» به‌براهین ثابت نموده
 هرچند خود تصرف نمی‌کند احتیاطاً. به‌هر قسم، میرزا بیدل جامع فنون شعر است، چه
 غزل چه مثنوی و چه قصیده و چه رباعی و شعر او را طرز خاصی است و در نثر
 بی‌مثل و بی‌نظیر است. هرچند سخن را به‌جایی رسانیده که چون شعر حافظ شیراز
 انتخاب ندارد، لیکن از جهت اشعاری که به‌قدر فهم خود انتخاب زده، نوشته است.

نکات الشعرا^۱: میر محمد تقی میر اکبرآبادی (تألیف: ۱۱۶۵ هـ)

میرزا عبدالقادر بیدل، شاعر پرزور فارسی، صاحب دیوان پنجاه هزار بیت و مثنویات
 و غیره. اوائل^۲ جوانی نوکر شاهزاده محمد اعظم شاه بود. بعد از چندی ترک روزگار
 گرفته فروکش کرد. از مذاق شعر او دریافته می‌شود که بهره کلی از عرفان داشت.

۱. ترتیب دکتر محمود الهی، آترپردیش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۸۴ م.

۲. شورش: در اوائل.

احوالش مفصلاً در تذکرہ‌ها مرقوم است. دو شعر ریخته بہ نام او شنیدہ می‌شود، شاید بہ تقریبی گفته باشد:

پوچھ دل کی باتیں وہ دل کہاں ہے ہم میں اس تخم بے ماں کا حاصل کہاں ہے ہم میں
دل کے آستان پر عشق آ کر پکارا پردے سے یار بولا بیدل کہاں ہے ہم میں

سرو آزاد^۱: میر غلام علی آزاد بلگرامی (تألیف: ۱۱۶۶ھ)

عمدہ سخن طرازان و شہرہ سحرپردازان است. در اقسام نظم پایہ بلند و در اسالیب نثر رتبہ ارجمند دارد. طبع دراکش چہ قدر معانی تازہ بہم رساندہ و چہ ثمرہای نورس کہ از نہال قلم افشانده، خلاصہ کلامش شراب میخانہ ہوشیاران و طلای دستمایہ کامل عیاران است. از آغاز شعور تا دم آخر چشم بر سیمای معنی دوختہ و چراغ عجیبی بر مزار خود افروختہ.

از نژاد قوم برلاس است. در بلدہ عظیم آباد، پتتا از نہانخانہ عدم بشہرستان وجود خرامید و در ہندوستان نشو و نما یافت.

در مبدأ حال نوکر شاہزادہ محمد اعظم بن خلد مکان بود و بہ منصبی امتیاز داشت. یکی از مقربان تعریف میرزا بہ سمع شاہزادہ رسانید. شاہزادہ فرمود: قصیدہ ای در مدح ما انشا کند تا رتبہ استعدادش دریافتہ بہ اضافہ منصب و تقرّب سرافراز فرماییم. این خبر بہ میرزا رسانیدند. فی الفور دل از نوکری برداشت. ہر چند یاران مقید شدند کہ قصیدہ در مدح شاہزادہ توان گفت، سر انکار باز زد و نوکری را ترک دادہ در دارالخلافتہ شاہجہان آباد گوشہ انزوا گرفت و بقیہ زندگانی بہ عنوان فقر و توکل بہ سرآورد.

حق تعالی او را اعتبار و اشتہار ارزانی فرمودہ. امرا و ارکان سلطنت ہمہ آرزوی ملاقات داشتند و اعزاز و اکرام فوق الحد بہ جا می‌آوردند. لاسیما نواب شکراللہ خان کہ خود با جمیع اہل بیت محو اعتقاد میرزا بود و میرزا نیز مخلص خاص این خاندان است...

۱. مطبع رفاه عام، لاہور، ۱۹۱۳ م.

نواب نظام‌الملک آصف‌جاه طاب ثراه در شعر خود را شاگرد میرزا (بیدل) می‌گرفت. در منشآت میرزا چند رقعہ که به نام چین قلیچ خان است، عبارت از نواب آصف‌جاه باشد که خطاب قدیم اوست. هرگاه میرزا به دولتنخانه نواب می‌رفت، استقبال و مشایعت می‌کرد و بر مسند خود می‌نشاند.

و میرزا را با امیرالامرا سید حسین علی خان نیز ربط تام بود. در ایامی که امیرالامرا به نظم ممالک دکن می‌پرداخت، میرزا این دو بیت از شاهجهان‌آباد به امیرالامرا نوشت:

ای نشئه پیمانه قدرت به چه کاری هستی اثری یا پی تاراج خماری
می در قدحی، گل به سری، جام به دستی رنگ چمنی، موج گلی، جوش بهاری

لیکن بعد برهم زدن محمد فرخ سیر تاریخ طبع زاد میرزا که:

سادات به وی نمک حرامی کردند

(۱۱۳۱ هـ)

شهرت گرفت. میرزا متوهم شده از دهلی حرکت جانب لاهور کرد. عبدالصمد خان ناظم لاهور به تعظیم و تکریم تمام پیش آمد و خدمات شایسته به تقدیم میرزا نمود و چون دولت سادات عنقریب برهم خورد، میرزا در همان ایام به شاهجهان‌آباد معاودت نمود. سیوم ماه صفر سنه ثلث و ثلثین و مائة و الف (۱۱۳۳ هـ) رخت به عالم باقی کشید. در صحن خانه خود مدفون گردید.

میرزا معنی آفرین بی نظیر است اما عبارت به طور خود دارد و به طور جمهور نیز فراوان جواهر سخن در رشته نطق کشید. اگر کلیاتش را انتخاب زنده، مجموعه لطیف مقبول حاصل می‌شود و خط نسخ بر نسخه سحر ساحری می‌کشد. چنانچه در این عدالتگاه شهود عدل حاضر است.

و از بس قوت طبع گاهی باد پای فکر تند می‌تازد و به طور ملأ ظهوری ترشیزی در یک زمین مکرر طرح غزل می‌اندازد.

و میرزا را بحر کامل مرغوب افتاده و در این بحر شنائی کرده. میر عطاءالله صاحب رساله عروض گوید: بعضی متأخرین شعرای عجم (که) بر کامل مثنی شعر گفته‌اند، خالی از عذوبتی نیست چنانچه خواجه کمال‌الدین سلمان ساوجی فرماید:

به صنوبر قد دلکشش اگر ای صبا گذری کنی
 به هوای جان حزین من دل خسته را خبری کنی
 و از مطالع میرزا بیدل است:
 تو کریم مطلق و من گدا، چه کنی جز این که نخوانیم
 در دیگرم بنما که من به کجا روم چو برانیم

تذکره بی نظیر: سید عبدالوهاب افتخار بخاری دولت‌آبادی (تألیف: ۱۱۷۲ هـ)
 بیدل، میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی، از قوم ارلاس است. در بدو حال نوکر محمد اعظم شاه، خلف خلدمکان بود و منصبی داشت. شاهزاده بر فن شاعری او اطلاع یافته، به ایجاد قصیده متضمن مدح خود مأمور فرمود، تا در جنب استعداد سخنوری بر منصب و تقرّب او بیفزاید. میرزا از این تکلف سر باز زد و بر در استغنا زده ترک نوکری نمود و در شاهجهان‌آباد گوشه عزلت و توشه توکل را به از دولتخانه پادشاهی و نعمت الوان نامتناهی دانسته، منزوی شد. و از جناب پادشاه حقیقی منصبی دریافت. اکثری از اعیان پایه سریر سلطنت به ملاقات او نیازمندی‌ها و می‌نمودند، خصوصاً نواب شکرالله خان و شاکر خان به خلوص دل معتقد میرزا بودند. نواب آصف‌جاه خود را از تلامذه او می‌شمرد. و هرگاه میرزا برای دیدنش می‌آمد، نواب به اعزاز استقبال و اکرام مشایعت می‌پرداخت، و بر مسند خود جا می‌داد. زهی سخن‌آفرینی که هرچه خود می‌تراشد دیگران را در بست و کشاد آن راه مجال تنگ است و آنچه به‌طور جمهور می‌بندد و می‌کشاید، جبهه افروز آب و رنگ. جادو طرازی فکرش روز بازار سحر حلال است؛ و صورت بندی خیالش آینه‌دار برهان کمال. طبع و زانش به نقود نظم پادشاه سخن را در ترازوی وزن می‌سنجد، و ذهن سخن‌بافش به اقمشه نثر دولتخانه سلطان معنی را آذین می‌بندد. او پهلوان پایتخت سخن است و پنجه قدرت ربای زورآوران این فن. در بحر کامل بسیار میرآبی می‌کند و در این دریا بیشتر به سیر آب می‌پردازد. رحلت او در شاهجهان‌آباد، سوم ماه صفر سنه ثلث و ثلثین و مائة الف واقع شد. نخبه‌ای از اشعارش نوکر ریز کلک التقاط می‌گردد.

۱. ترتیب سید منظور علی، سنیت هاؤس، اله‌آباد، ۱۹۴۰ م.

خزانه عامره^۱: میر غلام علی آزاد بلگرامی (تألیف: ۱۱۷۶ هـ/۶۳-۱۷۶۲ م) بیدل، میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی پیر میکده سخندانی و افلاطون خم‌نشین یونان معانی است. کرا قدرت که به طرز تراشی او تواند رسید و کرا طاقت که کمان بازوی او تواند کشید چنانچه خود جرس دعوی می‌جنباند:

مدعی در گذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که به کیفیت اعجاز رسد
و مؤلف گوید:

رساند پایه معنی به آسمان نهم بلند طبع شناسد کلام بیدل را
نشاء فقر جزو دماغش و فروغ روشندلی نور چراغش، اصلش از گروه ارلاس در
بلده عظیم‌آباد پتنه از شبستان عدم به صبح کده هستی رسید و در بلاد هندوستان نشو و
نما یافت و در بنگاله بیشتر به سر می‌برد. آغاز شباب به نوکری شاهزاده محمد اعظم
خلف خلدمکان روزگار می‌گذرانید و به منصبی سرفرازی داشت یکی از آشنایان تعریف
سخن سنجی میرزا به سمع شاهزاده رسانید. شاهزاده فرموده قصیده در مدح ما پردازد تا
درخور استعداد قدردانی به عمل آید چون حرف شاهزاده به میرزا رسید، سر انکار باز زد
و هر چند یاران الحاح کردند که نظم در مدح شاهزاده باید گفت، درجه پذیرائی نیافت.
همان ساعت علاقه نوکری قطع کرده به دارالخلافة شاهجهان‌آباد آمد و بقیه عمر را در
این بلده طیه به پایان رسانید. ذکر میرزا در این جریده بنابر هم‌مشری مؤلف است یعنی
ترک مداحی و ردّ صله عطای همّت امراست و ردّ صله همّت فقرا و شان بینهما. میر
عظمت الله بیخبر بلگرامی چه خوب می‌فرماید:

بی‌نیازی همّتی دارد کریمان واقفانند ما هم از دست رد خود چیزها بخشیده‌ایم
و چون میرزا خود را از در اغنیا کشید، حق تعالی امرای عصر را بر آستان او
فرستاد. از اواخر عهد خلدمکان تا اوائل جلوس فردوس آرامگاه محمد شاه ارکان هر
سلطنت به خدمت او می‌رسیدند و مراتب نیاز به تقدیم می‌رسانیدند و چون نواب
اصفجاه در ۱۱۳۲ اتین و ثلاثین و مائة الف [آوریل ۱۷۲۰ م] بر کشور دکن مسلط شد
نامه طلب به میرزا نوشت. میرزا در جواب این بیت به قلم آورد:

۱. چاپ نولکشور، لکهنو، و هم از کانپور در ۱۸۷۱ م چاپ سنگی خورده است.

دنیا اگر دهند نه خیزم ز جای خویش من بسته‌ام حنای قناعت به پای خویش
 میرزا سیوم صفر سنهٔ ثلث و ثلثین و مائة و الف به عالم قدس خرامید و در صحن
 خانهٔ خود واقع شاهجهان‌آباد مدفون گردید. مؤلف گوید:

سرو سرکردهٔ ارباب سخن از غم آباد جهان خرم رفت
 گفت تاریخ وفاتش آزاد میرزا بیدل از عالم رفت

میر عبدالولی عزلت سورتی که ترجمهٔ او در سرو آزاد مسطور است، نقل کرد که
 روز عرس میرزا بر سر قبرش رفتم. شعرای شاهجهان‌آباد همه جمع بودند و کلیات میرزا
 را موافق معمول برآورده در مجلس گذاشتند. من به این نیت که آیا میرزا را از آمدن من
 خبری هست، کلیات میرزا را گشودم. سرصفحه این مطلع برآمد:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم که بر خاکم آبی و من مرده باشم

همه یاران دیدند و کرامت میرزا را مشاهده کردند. میرزا در زبان فارسی چیزهای
 غریب اختراع نموده که اهل محاوره قبول ندارند، بلی قرآن که کلام خالق السنه است،
 سررشتهٔ موافقت زبان در دست دارد. اگر اختراعی خلاف زبان می‌داشت فصیحی عرب
 قبول نمی‌کردند. غیرفارسی که تقلید زبان فارسی کند، بی‌موافقت اصل چه گونه مقبول
 اهل محاوره تواند شد؟ مثلاً میرزا مخمسی در مرثیهٔ فرزند خود دارد. در آنجا گوید:

هرگه دو قدم خرام می‌کاشت از انگشتم عصا به کف داشت

خرام کاشتن عجب چیزی است اما خان آرزو در مجمع‌النفایس می‌گوید که چون
 میرزا از راه قدرت تصرفات نمایان در فارسی نموده مردم ولایت و کاسه لیسان اینها که
 از اهل هنداند، در کلام این بزرگوار سخنها دارند و فقیر در صحت تصرف صاحب
 قدرت‌ان هند هیچ سخن ندارد بلکه قایل است. چنانچه در رسالهٔ داد سخن به‌براهین
 ثابت نموده هرچند خود تصرف نمی‌کند. احتیاطاً انتهی کلامه.

میرزا اشعار موافق قواعد فصاحت نیز بسیار دارد. اگر صاحب استعدادی از کلیات
 او آن اشعار را جدا کند، نسخهٔ اعجاز دست بهم می‌دهد. سخن سنج متفنن است. غزل
 و مثنوی و رباعی و قصیده و همچنین نثر به طرز خاص می‌طرازد و اکثر به زبان تصوّف
 حرف می‌زند حقا که سخن او طرفه دماغی دارد. کلیاتش نظماً و نثراً مابین نود و
 صد هزار بیت است، دیوان غزل میرزا منقول از کلیاتی که بر مزار او می‌باشد نسخهٔ تحفهٔ

صحیح به‌ابتیاع فقیر درآمده در بعضی زمینها دو غزل و قصاید را موزون می‌کند و در بحور قلیل الاستعمال به قدرت می‌گوید، خصوص بحر کامل. در این بحر می‌گوید:

من سنگدل چه اثر برم ز حضور ذکر دوام او

چو نگین نشد که فرو روم به خود از خجالت نام او

نه دماغ دیده کشودنی نه سر فسانه شنودنی

همه را ربوده غنودنی به‌کنار رحمت عام او

و در بحر متدارک که آن را رکض الخیل و صوت الناقوس نیز نامند، می‌گوید و بنا بر

شانزده رکن می‌گذارد:

چه بود سروکار غلط سبقان در علم و عمل به‌فسانه زدن

ز غرور دلائل بی‌خبری همه تیر خطا به‌نشانه زدن

اگرم به‌فلک طلبد ز زمین و گرم به‌زمین فگند ز فلک

به‌قبول اطاعت حکم قضا نتوان در عذر و بهانه زدن

و در بحر مطوی^۱ گوید:

منفعلم بر که برم حاجت خویش از بر تو ای قدمت بر سر من چون سر من بر در تو

و در بحر خفیف مثنی که تقطیعش فعلاتن مفاعلن فعلاتن مفاعلن دوبار است،

می‌گوید:

به‌تماشای این چمن در مژگان فراز کن زخمستان عافیت قدحی گیر و ناز کن

به‌ادای تکلمی به‌فنون تبسمی شکری را قوام ده نمکی را گداز کن

و اصل در این بحر غزل رودکی باشد که مطلعش این است:

که کند یاری مرا به‌غم عشق آن صنم که تواند زدود از این دل غمخواره زنگ غم

تذکره گل رعنا: منشی لجهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی (تألیف: ۲-۱۱۸۱ هـ)

بیدل... اکتساب فنون شعر از جناب مولانا کمال نامی می‌نمود و مدتی رمزی تخلّص

داشت... اوایل حال در سرکار شاه شجاع پسر دوم شاهجهان پادشاه نوکر شد... در

آن زمان مشق سخن از نظر شیخ عبدالعزیز عزت اکبرآبادی... می‌گذرانید... چندی

تین. ۱. کرے (سه تذکره)، تلخیص و مقدمه از نثار احمد فاروقی، دهلی، ۱۹۶۸ م.

۲. یعنی بحر رجز مثنی مطوی.

به‌بلدهٔ اکبرآباد اقامت ورزید و باز به‌دارالخلافة جهان‌آباد رسیده، کنج عزلت گزید. نواب شاکر خان و نواب شکرالله خان خاکسار تخلص... بیرون دهلی دروازهٔ شهرپناه، برکنار گذرگهات لطف علی حویلی به‌عوض مبلغ پنج هزار روپیه خریدند، توابع نمود، و دو روپیه یومیه مقرر ساخت که تا دم آخر می‌رسید. سی و شش سال که بقیه عمر بود، در آن مکان به‌فراغت گذارند و تاهل اختیار کرد. چهار حرم داشت. در عمر شصت و پنج سالگی فرزندی تولد شده و چهار ساله به‌عدم رفت. میرزا جوان تنومند، قوی هیكل بود، خوشگو گوید:

”اشتهای جوانی او قریب به‌هفت هشت آثار بود و اکثر در حالت ریاضت فاقه هم می‌کشید...“

نیز می‌نویسد که:

”عصای خوردی از آهن در دست می‌داشت که وزن آن سی و شش سیر شاهجهانی بود و آن عصا را «نولاسی» نام کرده بود که معنیش به‌زبان هندی «شاخ باریک» باشد. آن را روز عرس میرزا پهلوی قبر شریف می‌گذارند. قوی پنجگان به‌دو دست به‌زور تمام برمی‌دارند. اگر کسی حمل بر اغراق و مبالغه کند، باید که بیاید و به‌چشم عبرت‌بین ملاحظهٔ قدرتِ قادر قوی نماید.“

و نیز می‌طرازد که:

”هنگام تکلم سخن بسیار آهسته و جدا جدا می‌فرمود، گویا گهرباری یا گلفشانی می‌نماید و آهستگی کلامش به‌حدی که صف‌نشینان موخر کم می‌شنیدند. میرزا غلامی داشتند، مضمون نام، چنانکه فقیر گفته:

بیدل که تختگاه فصاحت مقام اوست معنی کنیز او شد و مضمون غلام اوست اگر آن غلام را برای تازه کردن قلبان یا امری دیگر طلبیدی با وجود قرب، بانگ بلند برداشتی و دست‌زدی و اکثر کلام بی‌قیدانه بر زبان آوردی، اما شعر را به‌صلابتی و مهابتی خواندی که گوش مستمعان باز شدی و از بیرون دروازه در کوچه معلوم شدی که حضرت شعر می‌خواند. و مقرر آن کرده بود که تمام روز درون محل به‌تنهایی و تجرد نشسته با سخن صحبت می‌داشت و سرشام

به دیوانخانه تشریف آورده تا نیم شبی نشستی و مجلس سخن گرم داشتی. میرزایی از سرپایش می‌بارید.“

شامِ غریبان^۱: منشی لجهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی (تألیف: ۱۱۸۲ هـ) میرزا بیدل مشارالیه از واردان هند نیست. وجه ایراد او در این تألیف اینکه تذکره‌نویسان احوال میرزا را تفصیلاً و اجمالاً نوشته‌اند و محرر اوراق هم در تذکره «گل رعنا» احوال میرزا را مستوفی نوشته. در این ایام «مرآت واردات» تألیف شاه محمد شفیع متخلص به «وارد» طهرانی به نظر رسیده، در این کتاب بعضی احوال میرزا سوای آن است که در تذکره‌ها به نظر رسیده و تألیف شاه وارد غیرمشهور است. لهذا به خاطر رسید که میرزا صاحب کمال عمده است، ترجمه او را به احوال زاید که شاه وارد آورده باید نوشت تا بر صفحه روزگار باقی ماند. شاه وارد می‌نویسد:

”طایر خوشنویای وجود میرزا از گلستان عدم در اکبرنگر عرف راج محل از ممالک بنگاله پر پرواز کشود و مدتی در آن سرزمین معاش به جمعیت به سربرد و در کمال جوانی روبه هندوستان آورد و نخست در صحبت میرزا سلیمان خلوی حقیقی سلطان محمد معزالدین خلف شاه عالم بن عالمگیر منسلک گشته، بیت‌الغزل دیوان اعتبار گردید. روزی یکی از مقربان بساط سلطنت اشعار میرزا به سمع شاه رسانید. شاه پرسید این اشعار کیست، عرض کرد که از میرزا بیدل شاه. بر سبیل خوش طبعی فرمود، بیدل را در لشکر ما که تمام جوانان پردل‌اند، چه کار؟ میرزا به مجرد استماع این فحوای خارج آهنگ از آن مقام قدم به‌وادای سفر گذاشت. پس از قطع منازل در بلده متها برکنار دریای جمن اقامت گزید. لعل محمد نامی حاکم آن مکان، نائب حسن علی خان بهادر الهوردی خان، از قدوم میرزا اطلاع یافته در دلجویی و خاطر‌داری کوشید. میرزا نیز دل‌داده صحبت او شد. اتفاقاً سلطان عالمگیر که در دکن بود لعل محمد را به حضور خود طلبید. لعل محمد موجب حکم پادشاه جبراً و قهراً رو به راه سفر دکن آورد و در عرض

۱. ترتیب محمد اکبرالدین صدیقی، کراچی، ۱۹۷۷ م.

راه سمند عزیمت به صوب اقلیم عدم جلو ریز ساخت. میرزا تا مدت یک و نیم سال در خانه راقم این اوراق بی تشویش معاش رحل اقامت افگند تا آنکه قاصد شکرالله خان که در آن ایام به حکومت بلده نرنول من اعمال میوات می پرداخت، پیش میرزا رسید و مکتوب اشتیاق مع زری رسانید. میرزا از وقوع چنین اتفاق وداع والد بنده نموده روی توجه به صوب خان مذکور آورد و تا انقطاع سررشته حیات خان مذکور نوعی فی مابین مضمون اتحاد و اخلاص بسته شد که خیال مفارقت معنی بیگانه بود. بعد رحلت خان مذکور سه فرزند سعادت مندش که نخستین به خطاب پدر یعنی شکرالله خان مخاطب گشت و میانی شاکر خان خوردی میر کرم الله خان عاشق تخلص که آخرکار به خطاب نیای خویش یعنی عاقل خان رسید، در پاس خاطر و حفظ مراتب دلجویی به حدی کوشیدند که میرزا بحر طویل زندگانی را تا هنگام سکتۀ مرگ به دولت و جمعیت خاطر گزرانید. در باب نسب خویش آنچه میرزا در حضور این احقرالعباد مکرر تقریر کرد، این است که سلسله اجداد میرزا منتهی به شاه منصور بن مظفر پادشاه فارسی ممدوح خواجه حافظ شیرازی می گردد. هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور صف آرایی نموده کشته گردید، اولادش و احفادش رو به صوب بخارا آوردند. چندین پشت میرزا در ماوراءالنهر اقامت داشتند. پدر بزرگوار میرزا از آن مکان مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افگند. بعد انقضای یک پشت آفتاب وجود میرزا از مطلع صبح سعادت طالع گشت. میرزا به پیرایه اهلیت آراسته و به زیور صاحب کمالی پیراسته بود. خالق کریم توجهی خاص در حق آن برگزیده خود فرموده که در تمامی مدت حیات خیال تحصیل اسباب دنیوی به خاطرش خطور نه کرد و مدام به جمعیت معاش با کمال انتعاش اوقات عزیز به سربرد و امیران عظام و صاحب ثروتان عالی احترام به ادب تمام و اشتیاق ما لاکلام فیض اندوز مجلس خاصش می گشتند و میرزا در مدت العمر سوای خانه شکرالله خان و فرزندان کمتر بدید و وادید اعیان عصر قدم فرسا می گردید. سن شریف میرزا به هشتاد رسیده و رحلت میرزا از این خاکدان فنا به سوی دارالصفای بقا روز پنجشنبه چهارم صفر سنه یک هزار و سی و سه واقع شد.

تا اینجا خلاصه کلام شاه وارد از «مرآت واردات» است و نیز شاه وارد گوید:
 ”در بحر کامل چار در چار اوّل شاعری که شعر موزون کرد، ادیب صابر است و
 او غزلی بیش از هفت بیت مرقوم قلم نه ساخته. مطلعش این است:
 چنین شنیدم که لطف یزدان به‌رووی جوینده در نه بندد
 دری که بکشاید از حقیقت بر اهل عرفان دگر نه بندد
 و بعد از ادیب صابر مولانا عبدالرحمن جامی غزل هفده بیت ایجاد نمود و میرزا
 بیدل در بحر کامل چار در چار دیوانی مشحون به معانی خاص و مضامین عالی
 تصنیف کرده.“ انتهی کلامه.

ملخصاً میر آزاد فرمودند شاه وارد خبر ندارد که مطلعی که از ادیب صابر نقل کرده
 در بحر کامل نیست بلکه از فروع بحر متقارب است. تقطیعش فعول فعول هشت بار و
 بنای آن بر شانزده رکن باشد و بحر کامل متفاعلن هشت بار است و نیز عرض می‌شود
 که میرزا بیدل را نظم در بحر کامل نیست، چنانچه مردم ناواقف اعتقاد دارند. امیر حسن
 دهلوی چار صد سال پیش از میرزا گوید:

مه من چه باشد اگر شبی سوی دوستان گذری کنی

به‌مراد ما نفسی زنی به‌نیاز ما نظری کنی

شب من نگر که چه تیره شد متوقعم ز عنایت

که نقاب را فگنی ز رخ شب تیره را سحری کنی

چه غم است زین مرضم اگر به‌عیادتیم قدمی نهی

چه خوش است این لخدم اگر به‌زیارتم گذری کنی

و سلمان ساوجی از همین زمین می‌طرازد:

به‌صنوبر قد دلکشش اگر ای صبا گذری کنی

به‌هوای جان خزین من دل خسته را خبری کنی

این قدر مسلم که میرزا بیدل نظم این بحر را به‌حدّ کثرت رسانده، مخفی نماند که
 شاه وارد مولد میرزا «راج محل» نوشته و دیگران «پتنه» نوشته‌اند. چون راج محلّ قریب
 پتنه واقع شده و پتنه دارالامارة است، مولد میرزا پتنه اشتهار یافته و نیز شاه وارد از زبان
 میرزا نوشته که نسبت میرزا به‌شاه منصور والی فارس می‌رسد و شیر خان که از شاگردان

و معتقدان میرزا است و در *مرأة الخيال* میرزا را از قوم برلاس نوشته، غالباً شاه منصور از قوم برلاس بود. اشعار بسیار از میرزا در گل رعنا ثبت افتاده، اینجا چند بیت از «مرأت واردات» نقل کرده می‌شود:

گر به این سازست دور از وصل جانان زیستن زنده‌ام من هم به آن ننگی که نتوان زیستن
*

خاکم بسر که بی تو به گلشن نه سوختم گل شعله زد ز شش جهت و من نه سوختم
*

تا در کف نیستی عنانم دادند از کشمکش جهان امانم دادند
چون شمع مقام راحتی می‌جستم زیر قدم خویش نشانم دادند

تذکره طبقات الشعراء^۱: قدرت الله شوق سنبهلی (تألیف: ۱۱۸۸ هـ)

رونق افزای محفل اهل دل، شاعر زبردست و انسان کامل، میرزا عبدالقادر بیدل، مردی بود از سخیان و مقبولان سرآمد روزگار، عالی ظرف، بلندحوصله و خوش سلیقه، بی پروا و متوکل، صاحب تصانیف کتب معتبره از دواوین و مثنویات و رقعات و غیره. در اوائل جوانی نوکر شاهزاده محمد اعظم شاه خلف اورنگ‌زیب بود، بسیار به کزوفر به سر می‌برد، بعد چندی ترک روزگار نموده، توکل ورزیده تا زیست بجز یاد الهی با کسی کار نه داشت، احوالش مفصل در تذکرة‌های فارسی مرقوم است. به کمال شهرت احتیاج تعریف و توصیف ندارد. دو شعر هندی به نام او مشهور است. و الله اعلم بالصواب.

تذکره شورش^۲: میر غلام حسین شورش عظیم‌آبادی^۳ (تألیف: ۱۱۹۳ هـ)

سرور شاعران اهل دل، حضرت میرزا بیدل، شاعر پرزور فارسی، صاحب دیوان. می‌گویند که لکه بیت کزین زیاده معه مثنوی و غیره فرموده، در اوائل شباب جوانی نوکر شاهزاده محمد اعظم شاه بود، بعد از چندی دست از روزگار برداشته به رضای

۱. ترتیب نثار احمد فاروقی، دهلی.

۲. ترتیب دکتر محمود الهی، آتراپرادش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۸۴ م.

۳. متوفی: ۱۱۹۵ هـ/۱۷۸۱ م.

مولا که از همه اولی است، کوشیده. کاملان از کلام نثر و نظم دریافت می‌نمایند که بهرینه کلی از عرفان داشته. احوال خیرمآل آن خجسته‌خصال مفصل در تذکره‌های سلف مرقوم است. دو بیت ریخته بنام مبارک وی در تذکره میر مرقوم است، موجب برکت این تألیف و فرحت دل مشتاقان تصور نموده ارقام می‌نماید.

عقد ثریا: شیخ غلام مصحفی همدانی (تألیف: ۱۱۹۹ هـ)

میرزا عبدالقادر، بیدل تخلص، اگرچه ذکر این بزرگ در این تذکره آوردن واجب نبود اما چون بنای این عمارت از شاعران احیای عهد فردوس آرامگاه است و مشارالیه هم تا اوایل جلوس والا به قید حیات بود، لهذا ضرور افتاده که اگر برخی از احوال و اشعار او نیز صورت تسطیر یابد، خوبست. باید دانست که اصل میرزای مزبور از گروه ارلاس است. در بلده عظیم‌آباد از گلستان عدم در این تماشاگاه خرامیده و خود را در بلاد هند انداخته نشو و نمای یافته. بر نظم و نثر و زبان‌تراشی خود مغرور بود. همیشه کوس لمن الملکی در این فن کوفته آوازه شهرت خود را به اطراف و اقطار ممالک هندوستان و غیرهم رسانیده. الحق شخصی پهلوان سخن بود. از تصانیفش به قول میرزا محمد رضا هفت آثار کاغذ ورقی به یادگار مانده. آغاز شباب در رکاب شاهزاده محمد اعظم خلف خلدمکان نوکر بود. آخر آخر به سبب برهم‌زدگی مزاج که منشای آن ثنا نکردن آن شاهزاده بود، از علائق نوکری بریده به شاهجهان‌آباد کنج عزلت اختیار کرده بقیه عمر را به قناعت گذرانید و در حایره جنس همّت بزرگ از عهد خلدمکان تا جلوس فردوس آرامگاه، حق تعالی همه خورد و بزرگ را پرورش می‌رساند تا آنکه همانجا درگذشت. سال رحلتش یک هزار و یکصد و چهل و سه بود. تربتش در صحن خانه خود که حالا خانه ویران محض است، واقع شد.

۱. ترتیب مولوی عبدالحق، جامع برقی پریس، دهلی ۱۹۳۴ م.

تذکره گل عجائب^۱: اسدالله خان تمنا اورنگ آبادی (تألیف: ۱۲۰۹ هـ)

میرزا عبدالقادر بیدل، استاد فن، بسیارگویی خوب گو بود، در دارالخلافة کوس رستمی می نواخت و داد سخنوری و خوش خیالی می داد، دیوانها و مثنویها متعدد دارد و نثرهای رنگین و مسجع می نگارد، در تعریف کوه بیتی خوبی گفته.

سفینه هندی^۲: بهگوان داس هندی لکهنوی (تألیف: ۱۲۱۹ هـ/۵-۱۸۰۴ م)

میرزا عبدالقادر، بیدل تخلص، اصلش از قوم ارلاس است و در بلده پتنه متولد شده در اوایل حال ملازم شاهزاده محمد اعظم شاه بن عالمگیر پادشاه بوده، و به منصبی مناسب سرفرازی داشته، روزی در محفل شاهزاده ذکر شعرای عصر به میان آمد، شاهزاده، میرزا را اشاره به گفتن قصیده مدح نمود تا شاعریش معلوم گردد. میرزا سرانکار زد، و از منصب استعفا نمود، و از آن روز عزلت اختیار کرد، سوای نواب شکرالله خان مدح دیگری نکرده، و تا آخر حیات در سایه رافت نواب مرحوم و اولادش می زیست، تا در سنه یکهزار و یکصد و سی و سه رخت هستی از دار فنا به عالم بقا بر بست و در دهلی در صحن خانه خویش مدفون گردید، راقم کلیاتش را به چشم خود دیده، هشتاد هزار بیت خواهد بود، میرزا از شعرای هندوستان است و این رباعی او دلیل آزادی اوست:

گیرم که سریرت از بلور و یشم است سنگی داند هر آنکه او را چشم است
این مسند قاقم و سمور و سنجاب در دیده بوریانشینان پشم است

*

می برد هر کس به پیش یار از جان تحفه ای ما تهی دستان بیدل شرمساری می بریم

*

کو فضایی که نفس را ز دل آزاد کنم خانه تنگ است، برون آیم و فریاد کنم

۱. اثرپرادش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۸۵ م.

۲. ترتیب سید شاه محمد عطاء الرحمن عطاء کاکوی، پتنا، ۱۹۵۸ م.

مجموعهٔ نغز^۱: حکیم قدرت الله خان قاسم قادری (تألیف: ۱۲۲۱ هـ)

بیدل تخلّص، میرزا عبدالقادر مغفور میرور است. وی بزرگی بود تورانی‌الاصل بخارایی المولّد که در [صغر سن به خاک پاک هندوستان حفظه الله تعالی عن نواب آخر الزمان افتاده. شعر فارسی به‌متانت و استواری و نزاکت و پخته‌کاری می‌گوید [قادر بر] هرگونه سخن است. اگرچه برخی از [زبان‌دانان] ایران زمین و شطری از هندی‌نژادان معانی آفر [ین پای انصاف از دایره] منصفی بیرون کشیده [در پوستینش] می‌افتند. اگر شاعران ایران [را] کسی گوید که پنج بیت غزل بلکه چا [ر مصرع] رباعی به‌زبان اردو بگوید با وصف عمر به‌سربردن در هندوستان جنت نشان [درست] سرانجام توانستند داد [تا به تدوین] دواوین متعدّده [ضحیمه]، از آن قادر سخن [پختگی و] متانت به‌زبان ایشان انصرام یافته [چه رسد] زهی انصاف دشمنی بر مردی که از وی قریب صد هزار بیت رباعی و غزل و مخمس و مثنوی و غیرها انواع سخن [به‌سنجیدگی] تمام بر صفحهٔ روزگار یاد [گار] است. به‌خطای [محاوره] که جایی چند اتّفاق افتاد، خورده گیر [ند]. مختصر کلام] از دواوین وی یکی دوازده هزاری خطاب دارد و دیگری [هفت] هزاری [و دیگری پنج هزاری و] علی‌هَذَا القیاس و چند دیوان رباعیات مردف دارد. گویند [که] در [هجو ریش زاهدان] مرثی چند [صد] رباعی گفته و بیرون از این همه [در بحور دراز] دیوان بزرگ از وی به‌تد [وین] رسیده [و صحائف] دیگر چون چار عنصر و رقعات بیدل و غیره در نثر به‌رشتهٔ تحریر کشیده. القصّه [بیدل است که] صاحب دل بود وارسته نهاد و به‌نهایت وارستگی و بی‌پرو [ایی] ایام به‌سر می‌برد و خلقی کثیر از انفاس شریفه‌اش بهرهٔ وافی [می] اندوخت که پشت به‌دنیا و عقبی [رو] به‌رسول و خدا نشسته بود در ابتدای حال به‌سلک سپاهیان عمده معاش و ملازمان امارهٔ تلاش شاهزاده [معظم محمد] اعظم شاه بهادر طاب ثراه منسلک بود.

حکایت: بعد ترک و تجرید روزی به‌حسب اتّفاق در اثنای راه به‌نواب معلی القاب [قطب] الملک امیرالامرا سید حسین علی خان بهادر که با ایشان تعارف قدیمی داشت، [بر] خورد، نواب معز [الیه] بنا بر تغییر وضع که قلندرانه ریش و بروت و ابرو تراشیده

۱. ترتیب محمود شیرانی، نیشنل آکادمی، دهلی، ۱۹۷۳ م.

می‌داشت، جای دستار گاهی پرکاله سوسی بر سر می‌بست، نشناخت و میرزا هم به سبب وارستگی در سلام علیک سبقت نه جست. پس از آنکه [به نواب] مغفور بودن میرزای مبرور ثبوت پیوست بزرگی را کار بسته به کلبه‌اش تشریف شریف ارزانی داشته و گله [به واجبی] بنهاد. آخرکار در پالکی خود جا داده بدولت سرای خود آورده دو سه روز صحبت [مستفید] داشته در حین رخصت موازی سه لک روپیه را نقد و جنس [تو] اضع نمود. میرزا به لحاظ کریمانه [نواب بالفعل] قبول کرد... اما به پاس آبروی فقر به حقیقت ردّ ساخت و دانشمندان [گفت] که کلبه فقیر را گنجایش این همه نعمت کجا و [از جناب] نواب کدام کس امانت دارتر که بوی سپارم و بیرون از آنکه مردم [فقیر انگاشته ما یحتاج] الیه می‌رسانند خورده زری که از میراث پدر به من رسیده به تحویل فلان مالک با خود دارم این همه به دولت‌خانه امانت باشد، اگر خواسته خداست عندالحاجت گرفته به خرج ضرور خود خواهم آورد.

دیگر: امیری از امیران توران که به بی‌باکی و [سفا] کی مشهور بود و به بدخویی و ستیزه‌رویی معروف رو [زی] احتسابانه به میرزا گفت که شما ریش می‌تراشید. میرزا جواب داد که بلی ریش خود می‌تراشم [دل کسی نمی‌خراشم].

نشر عشق^۱: حسن قلی خان عظیم‌آبادی (تألیف: ۳۳-۱۲۲۴ هـ)

بیدل اسم شریفش میرزا عبدالقادر از قوم برلاس و الوس چغتای است. در عظیم‌آباد پتنه من مضافات صوبه بهار در سنه یکهزار و پنجاه و چهار که لفظ «انتخاب» متحمل تاریخ ولادتش است، از مکمن خفا به عرصه وجود شتافته. در عمر پنج سالگی کلام الله را به‌تمام رسانید و چون در همان سال میرزا عبدالخالق والد ماجد او به ریاض جنّت خرامید، میرزا به غم پدر خود مرثیه‌ای انشا کرد که مطلع آن اینست:

خورشید خرامید و فروغی بنظر ماند دریا بکنار دگر افتاد و گهر ماند

و در عمر ده سالگی کافیه، نحو تمام ساخته شرح ملأ شروع نموده بود که روزی میرزا قلندر عمّ بزرگوار میرزا بیدل که متکلف تربیت میرزا بود، در مدرسه نشسته

۱. تصحیح اصغر جانفدا زیر نظر اعلی خان افصحزاد و جابلقادات علی شایف، نشریات دانش، دوشنبه، ۱۹۸۱ م.

ملاحظه مباحثه دو طالب علم می فرمود که ناگاه بعد از گفتگوی بسیار یکی دیگری را ملتزم نمود. آن شخص ملتزم به عجب آمد و کس ملتزم که الزام خورده بود، سخت منفعل شده. عم بزرگوار میرزا از ادراک این معنی میرزا را از اکتساب علوم عربی باز داشته فرمود که اگر از استفاده این علوم انسان همین قوت التزامیه بهم رساند، عجیبی دامنگیر نفس می شود و اگر الزام عاید حال او شد، مستغرق آب انفعال و ندامت می گردد. پس اگر تحصیل علم بنابر همین معنی است، دست از این باید شست. چنانچه از آن روز میرزا بیدل دست از اکتساب عربیت باز داشته مجالست فقرا را به دل نعم البدل شمرده خاک نعال ایشان را سرمه چشم ارادت گردانید. گویند چونکه بسیار جودت ذهن و طبع سلیم از اوان صبا داشت، بنابر آن در زمانی که در دبستان کتاب گلستان می خواند، طفلی هم سنش که مرغوب طبع میرزا بود، قرنفل در دهن می گذاشت تا در حین کلام بوی خوش به مشام سامعین رسیده باشد. میرزا این رباعی در تعریف بوی دهنش انشا نمود:

یارم هرگاه در سخن می آید بوی عجبش از دهن می آید
این بوی قرنفل است یا نکهت گل یا رایحه مشک از ختن می آید

اکمل فنون شعر از جناب مولانا کمال نامی حصول ساخته و مدتی متخلص به «رمزی» بوده. روزی سیر دیباچه گلستان می کرد که این مصرع به نظر وی درآمد:

بیدل از بی نشان چه گوید باز

بسیار شادمان گشت و استمداد از روح پرفتح سعدی شیرازی نموده به بیدل متخلص شده. اوایل حال در سرکار شاه شجاع فرزند میانی شاهجهان پادشاه ملازم گردید و بعد از سنّ تمیز و کسب بعضی علوم به رفاقت شاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه پسر دومین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه منسلک گردیده به منصب پانصدی ذات و خدمت کوفتگرخانه سرافرازی یافت. روزی به سمع شریف شاهزاده می رسانند که وی تلاش خوب می کند و شاعر زبردست است. شاهزاده می فرماید که اگر میرزا قصیده‌ای برای حضور ما انشا نماید، مراعات صله نمایان خواهد یافت و به پایه منصب عالی خواهد رسید. چون خیر به میرزا می رسد، وی از قبول این سر باز می زند. یاران هر چند مصلحتاً تصدیع می دهند، پذیرایی خاطرش نمی افتد و استعفا از روزگار می کند و بعد از

ترک رفاقت شاهزاده ممدوح به گلگشت سرزمین مغرب می‌شتابد و چندی به اکبرآباد سیاحت نموده متوجه شاهجهان‌آباد می‌گردد و به گوشه زهد و قناعت منزوی بود. از تعلقات دنیای مزوره دست می‌برد و به کمال بی‌نیازی و استغنا تا حین حیات خود به سر می‌برد. اکثر رؤسا و امرای پادشاهی را به جناب‌شان عقیدت بود خصوصاً مثل نواب شکرالله خان و شاکر خان صاحب تیول میوات شکرگذار تفضلات بی‌غیابتش بودند و نواب آصفجاه مغفور آصف تخلص والی دکن فکر نظم خود را از نظر میرزا[ی] موصوف می‌گذرانید و به کمال منزلت و وقار ملاقات نموده برابر مسند خود می‌نشانید. نوبتی نواب از دکن به طلب میرزا خطی نوشت. میرزا پاسخ آن نامه به قید تحریر درآورد و این بیت برنگاشت:

دنيا اگر دهند نخیزم ز جای خویش من بسته‌ام حنای قناعت به پای خویش
میر غلام علی آزاد و لچهمی نراین شفیق و علی قلی خان واله در تذکره‌های خود می‌نگارند که میرزا در مدت‌العمر خود در مدح ارباب دول زبان نگشوده و حال آنکه در رقعات میرزا بیدل که به شاکر خان و شکرالله خان نوشته و الحال در هند شهرتی تمام دارد، بیشتر جا اینها را ستوده و مدایح گفته ظاهراً مراد این بزرگواران از نظم و مداحی عام باشد که این معنی البتّه از دیوان او ثابت نمی‌شود. میرزا از برگزیده‌های شعرای هندستان است. در زبان‌دانی و مصطلحات بسیار تحقیقات نموده طرز جدید و مسلک‌نو اختراع کرده، در نظم و نثر به‌غایت دست قدرت داشت. اکثر عالی‌طبعان هند طرز خاص او را مستحسن می‌دانند و به دقت‌پسندی و باریک‌بینی او مقرر و معترف‌اند و چون میرزا سالک مسلک طریق جدید که خلاف محاوره قدیم است، گردیده لهذا بیشتر از اهل ولایت و بعضی شعرای هند زبان طعنه بر وی کشايند. اما انصاف آنست که اگر صاحب استعدادی مطالعه کلیاتش نماید، بداند که پایه سخن‌سنجی و سخن‌آفرینی را تا بکجا رسانیده بلکه اکثر اشعار میرزا موافق قواعد قدما و طرز فصحا است چنانکه به نظر تامل معلوم می‌شود.

میر غلام علی آزاد می‌نویسد که کلیاتش نظماً و نثراً مابین نود و صد هزار بیت خواهد بود. نسخه عرفان در بحر حدیقه حکیم سنایی چهار هزار بیت در همین بحر، نسخه طور معرفت مشتمل بر حالات و خصوصیات کوهستان بیرات که همراه نواب

شکرالله خان فوجدار آن مکان سیر کرده بود، سه هزار بیت، ساقی‌نامه مسمی به محیط اعظم دو هزار بیت، تنبیه‌المهوسین در مذمت کیمیا یک هزار بیت، ترجیع‌بند به جواب ترجیع‌بند فخرالدین عراقی هزار بیت، رباعیات چهار هزار بیت، غزلیات پنجاه و چند هزار بیت، هزلیات سه هزار بیت، صنایع و بدایع معه جمیع اقسام شاعری هفت هزار بیت، چهار عنصر هیجده هزار بیت. سرخوش گفته که کلیاتش را پانزده آثار وزن کرده بودم. آخر عارضه تب لاحق حال او گردیده و دو چهار روز مانده مفارقت کرد و میرزا غسل صحت نمود بار ثانی به تاریخ سیوم شهر صفر روز چهارشنبه تب محرقة عارض گردیده، در تمام شب گاهی تخفیف می‌شد و گاهی شدت می‌نمود و حالت غشی طاری می‌شد. الغرض تا دم صبح حال وی دگرگون شد و آثار یأس و نزع هویدا گردیدن گرفت. روز پنجشنبه چهارم شهر مذکور شش گه‌ری روز برآمده هفتاد و نه سالگی در سنه یک‌هزار و یکصد و سی سه از این سرای سپنجی رخت هستی بر بسته متوجه سفر آخرت گردید و در صحن مکان خودش بر لب آب جمن مدفون شد.

خوشگو تاریخ انتقالش چنین بافته:

رباعی:

افسوس که بیدل ز جهان روی نهفت و آن جوهر پاک در ته خاک بخفت
خوشگو چو ز عقل کرد تاریخ سؤال "از عالم رفت میرزا بیدل" گفت
و میر غلام علی آزاد در تاریخ وی این قطعه گفته:

سرو سرکرده ارباب سخن از غم آباد جهان خرّم رفت
گفت تاریخ وفاتش آزاد «میرزا بیدل از عالم رفت»

چون جوان زبردست و قوی الجثّه بود، در عالم شباب هفت آثار تناول می‌کرد و تا سنّ پیری هم دو نیم آثار خورش او باقی بود. جریب آهنی که سی و شش آثار شاهجهانی وزن او بود، در دست می‌داشت و آن را «پولاسی» می‌نامید که بزبان هندی معنی آن شاخ باریک باشد و با وجود زهد و پرهیزگاری، ریش و بروت می‌تراشید. چون تمام کلام آن نکته سنج به‌طور تصوّف و توحید است، لهذا اشعار عاشقانه از دیوان وی کمتر برمی‌آید.

نتایج الافکار^۱: محمد قدرت الله گوپاموی (تألیف: ۱۲۵۸ هـ)

سرو بوستان طریقت، تذرو بیابان حقیقت، قدوة اکابر و افاضل میرزا عبدالقادر بیدل که اصلش از قوم ارلاس چغتایی است و ولادتش در بلده عظیم آباد روی داده، ذات شریفش به کسوت فضایل و کمالات متنوعه آراسته و طبع همایونش به حلیه فنون عجیبه و غریبه پیراسته. در نظم پردازی قدرت تام داشت و به انشائرازی طاقت مالاکلام. نسایم النفس قدسیه اش گلشن سخن را آب و رنگی تازه بخشیده و مشاطه فکر بلندش به کمال لطف و حسن چهره آرای عرایس معانی گردیده به صفای فطرت موصوف و ذکای فطرت معروف بوده. در اوایل حال به ملازمت شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر پادشاه شتافته و به منصبی شایسته عز امتیاز یافته. یکی از ندما به حضور شاهزاده به تقریبی لب به توصیف میرزا گشود. او فرمود که قصیده ای در مدح ما بدولت بگزارند تا به ملاحظه دستگاهش به افزایش منصب و مرتبت ممتاز فرمایم. میرزا به مجرد اصغاء این خیر به نوکری خیرباد گفته در دارالخلافه شاهجهان آباد به کنج انزوا آرمیده و بقیه حیات مستعار به کمال توکل و استغنا به آخر رسانید. از آنجا که دست خواهش از اهل دنیا کشیده و قطع نظر از اغراض نفسانی به کلی نموده حق سبحانه به عطای فرط عزة و اعتبار امرا و ارکان سلطنت را مسخر و منقاد وی فرموده که هر یکی لاسیما نواب شکرالله خان با جمیع خویش و اقارب خود آشفته محبت و اعتقاد میرزا بوده و نواب نظام الملک آصفجاه در شعر نسبت تلمذ به میرزا داشت و هرگاه که میرزا به دولتخانه نواب می رفت، به استقبال پیش می آمد و به نهایت اعزاز و اکرام بر مسند خود می نشاند. غرض که از اواخر عهد دولت عالمگیر پادشاه تا اوایل محمد شاه ارکان هر سلطنت به خدمتش مشرف می گشتند آخر الامر در سال ۱۱۳۳ ثلث و ثلثین و مائة و الف هجری به عالم بقا خرامید و در صحن خانه خود واقع شاهجهان آباد مدفون گردید. میر عبدالولی عزلت گفته که به تقریب عرس بر سر قبر میرزا حاضر شدم. شعرای شاهجهان آباد جمع بودند. کلیات میرزا را برآورده به محفل گذاشتند. من به این نیت که آیا از آمدن میرزا خبری دارد، آن را گشادم. سرصفحه این بیت یافتم:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم که بر خاکم آیی و من مرده باشم

همه یاران دیدند و به کرامت میرزا معترف گردیدند.

۱. چاپخانه سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ هجری.

طور معنی^۱: منشی احمد حسین سحر کاکوروی (تألیف: ۱۲۵۹ هـ)
 بحر بی ساحل، میرزا عبدالقادر بیدل، ترک روزگار اعظم شاه کرده بر بوریای بهجت
 توکل مربع نشسته. کلیاتش به وزن یازده آثار است. صاحب طرز خود است.
 اکثر امرای عظام مثل نواب عاقل خان رازی، صاحب این مطلع:
 سال‌ها شد که دلم معتکف کوی تو بود روی چون قبله‌نما، از همه‌سو، سوی تو بود
 و نواب شکرالله خان خاکسار مالک این مطلع:

تلافی همه بی‌رحمی و جفای شما بیک نگاه ادا شد، زهی ادای شما
 به خدمت میرزا اعتقاد تمام داشتند و دقیقه‌ای از دقایق احترام فرو نمی‌گذاشتند.
 میرزا به صحبت اکثری از مجاذیب رسیده، و ریاضت‌های شاقه کشیده، و سفرهای
 دور ورزیده، عجایب دیده، در چار عنصر چند افسانه نقل کرده که عقل و فهم
 نارسایان به آن نمی‌رسد، و در بادی‌النظر غیر از نسخه‌ای مفرح، دیگر دقایق آن بفهم
 نمی‌آید، و خلاف قیاس ارباب فهم و فراست است، و لیکن از اسرارش آگهی نیست،
 خدا داند که چه سرری در آن پنهان داشته‌اند. خود از زبان میرزا نقل است که: "وقتی در
 سفری راه گم کردم و در صحرائی ناپیدا کنار افتادم، مدت سه‌روز پریشان می‌رفتم و راه
 به‌جایی نمی‌بردم، روز چهارم تشنگی غلبه کرد، از طاقت طاق شدم، در این اثنا،
 شخصی دچار شد، از وی نشان آب پرسیدم، او به‌طرفی نشان داد و برفت. چون آن سو
 شتافتم، دیدم، حوضی است وسیع از سنگ، لبریز آب مصفا و هرچهار گوشه آن چهار
 بنگله. به آب خوردن مصروف شدم که نظرم ناگاه به سمت بنگله‌ای افتاد. دیدم، عورتی
 با لباس سرخ آراسته و به‌زیور مکلل پیراسته، در غایت حسن و جمال، و نهایت لطف و
 اعتدال، گویا این بیت در شأن او است:

ز صورت آفرین هم این گمان است که پنهان در تماشای تو باشد
 محو تماشای آن حور لقا گشتم و نزدش رفته پرسیدم که ای پری پیکر، بگو که
 کیستی و از کجایی و در اینجا چگونه افتادی؟ وی روی به من آورده این بیت برخواند:
 سال‌ها در طلب روی نکو در بدرم روی بنما و خلاصم کن از این در بدری

۱. تصحیح رئیس احمد نعمانی، مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو ۲۰۰۷ م.

از اصغای این کلام بیخود شدم و از پای درافتادم. چون به خود آمدم، به جز همان صحرای لُق و دق هیچ به نظر نیامد و بعد طی مسافت به معموره‌ای رسیدم.

القصه میرزا از کاملان عصر خویش بوده، مزارش در دهلی واقع است. روز عرس او کلیاتش برمی‌آرند و اهل زیارت اشعارش می‌خوانند.

نقل است که شخصی بر مزار میرزا حاضر آمده، بعد از فراغ فاتحه، به دل گفت که آیا میرزا را بعد از ممات، از آمدن، همچو من مخلص صادق، و فاتحه‌خوانی من بر قبر خبر می‌باشد یا نه؟ این بگفت و دیوان میرزا را از خلوص قلب برداشته نگاه کرد، سرصفحه این بیت برآمد:

چه مقدار خون در جگر خورده باشم که بر خاکم آبی و من مرده باشم

ریاض الافکار^۱: وزیر علی عبرتی عظیم‌آبادی (تألیف: ۱۲۶۸ هـ/ ۱۸۵۲ م)

اسم شریفش میرزا عبدالقادر است. مولد سامیش شهر عظیم‌آباد، در ترک و تجرید افسانه‌ی یک شهر بوده، از کلام متینش حرفی به نظر نیامده که چاشنی مشرب توحید از آن نچکد. تخلص خود نخست رمزی می‌فرمود. در فن سخن‌سرایی استفاده از خدمت مولانا کمال برداشته. در آغاز حال در سایه دولت شاهزاده عالیجاه محمد اعظم خلف حضرت عالمگیر پادشاه گذاردی. چون آزادگی مخمر سرشتش بود، ترک علایق نموده، به صد وارسته مزاجی پا به دامن انزوا و قناعت در دارالخلافت شاهجهان‌آباد پیچید. با وجود فقر مرجع امرا و اهل کمال بوده، کلیاتش کم از صد هزار بیت نخواهد بود. آخر در سنه یکهزار و یکصد و سه، روز پنجشنبه چهارم ماه صفر به عارضه تب عزلت‌گزین صومعه لحد شد و لب جون مدفون گشت.

تذکره الشعراء^۲: محمد عبدالغنی خان غنی مئو فرخ‌آبادی (م: ۱۳۳۵ هـ) (تألیف: ۱۳۲۸ هـ) بیدل، میرزا عبدالقادر از عارفان محقق بوده، کلیاتش از صد هزار بیت متجاوز است. هرچند اکثر اشعارش موافق محاوره فصحای عجم نیست، اما شعرهای بلند دارد. «میرزا

۱. این تنها تذکره‌ایست که مشتمل بر تراجم نثرنویسان فارسی است. نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه ایشیاتیک سوسائتی، کلکته به شماره ۱۶ نگهداری می‌شود.

۲. تصحیح دکتر محمد اسلم خان، دهلی، ۱۹۹۹ م.

بیدل از عالم رفت» ماده تاریخ فوت اوست.

تذکره‌های شعرای فارسی که در اختیار ما قرار دارند، از چندین لحاظ دارای اهمیت و ارزش می‌باشد. این تذکره‌ها در زنده نگاهداشتن اسم و آثار تعداد زیادی از شعرا نقش اساسی را بازی کرده است و به‌طور قطعی می‌توان گفت که اگر تذکره‌های شعرای فارسی نمی‌بود، ما دربارهٔ اکثر شعرای فارسی اطلاعات حتی مقدّماتی را هم در دست نمی‌داشتیم.

نکته دیگری که باید دربارهٔ گزارش‌های مختصر یا مفصل شعرا در این تذکره‌ها ذکر شود این است که تذکره‌نگاران در گزارش‌های خود دربارهٔ بعضی شعرای حتی معاصر خود و شناخته شده هم آن توجه نداشته‌اند که می‌توان از آنها انتظار داشت.

بیشتر تذکره‌نگاران معاصر بیدل و حتی آنهایی که یا شاگرد بیدل و یا با او محشور بودند، نتوانسته‌اند اطلاعات درستی دربارهٔ احوال زندگی این شاعر معروف را بیاورند. بعضی از آنها در ذکر زادگاه و خانوادهٔ بیدل دچار اشتباه شده‌اند. بعضی‌ها عظیم‌آباد و بعضی‌ها لاهور و اکبرآباد را زادگاه او قرار داده‌اند. حتی خوشگو که به‌درستی ادعا می‌کند که شاگرد بیدل است و اکثراً با او محشور بوده است، و گزارش مفصل‌تری از تذکره‌نگاران دیگر دربارهٔ احوال و آثار بیدل را به‌دست داده است، نتوانسته اطلاع دقیقی دربارهٔ زادگاه و خانوادهٔ استاد خود فراهم کند. منشی لچهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی در تذکرهٔ خود با نقل قول از شاه محمد شفیق وارد تهرانی که بیدل بیش از یک سال در منزلش اقامت داشت، اطلاعات ذی‌قیمتی و مختلف از تذکره‌نگاران دیگر دربارهٔ احوال زندگی میرزا بیدل را فراهم نموده است. وارد تهرانی این اطلاعات را از خود بیدل گرفته بود. به‌قول وارد تهرانی، بیدل در اکبرنگر معروف به‌راج محل واقع در بنگال متولد شد و سلسلهٔ اجداد وی به‌شاه منصور بن مظفر پادشاه فارس ممدوح حافظ شیرازی می‌گردد.

خلاصه اینکه در بعضی موارد گزارش‌های تذکره‌ها دربارهٔ شعرا باید مورد بررسی قرار گیرد و اگر ممکن باشد بدون تصدیق و تأیید از منابع دیگر پذیرفته نشود.

منابع

۱. آرزو گوالیاری، سراج‌الدین علی خان: مجمع‌النفایس (تألیف: ۱۱۶۴ هـ تذکره شعرای فارسی سده دوازدهم هجری)، تصحیح و ترتیب دکتر عابد رضا بیدار، کتابخانه شرق‌شناسی عمومی خدابخش، پتنا، چاپ اول ۱۹۷۷ م و چاپ دوم ۱۹۹۲ م.
۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ هـ): خزانة عامره (تألیف: ۱۱۷۶ هـ / ۶۳-۱۷۶۲ م)، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۸۷۱ م.
۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ هـ): سرو آزاد (تألیف: ۱۱۶۶ هـ)، مطبع رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م.
۴. اخلاص شاهجهان‌آبادی، کیشن چند پسر اجل داس کهتری: همیشه بهار (تألیف: ۱۱۳۶ هـ)، به تصحیح دکتر وحید قریشی، کراچی، ۱۹۷۳ م.
۵. افتخار بخاری دولت‌آبادی، سید عبدالوهاب: تذکره بی نظیر (تألیف: ۱۱۷۲ هـ)، ترتیب سید منظور علی، سنیت هاؤس، اله‌آباد، ۱۹۴۰ م.
۶. حسینی سنهلی مرادآبادی، میر حسین دوست، تذکره حسینی (تألیف: ۱۱۶۳ هـ / ۱۷۵۰ م)، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۵ م.
۷. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: سفینه خوشگو (تألیف: ۱۱۴۷ هـ / ۵-۱۷۳۴ م) به‌اهتمام سید شاه محمد عطاء‌الرحمن کاکوی، سلسله انتشارات اداره تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، مارس ۱۹۵۹ م.
۸. سحر کاکوروی، منشی احمد حسین: طور معنی (تألیف: ۱۲۵۹ هـ)، تصحیح و تعلیق از رئیس احمد نعمانی، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی، دهلی‌نو، ۲۰۰۷ م.
۹. سرخوش کشمیری، میر محمد افضل (زنده: ۱۱۲۶ هـ): کلمات‌الشعرا (تألیف: ۱۱۰۸-۱۰۹۳ هـ)، تصحیح صادق علی دلاوری، به‌اهتمام ملک محمد عارف خان، لاهور (پاکستان)، سپتامبر ۱۹۴۲ م.
۱۰. شاهنواز خان، عبدالرحمن هاشمی بنبانی دهلوی، مرآت آفتاب نما (خطی)، شماره ۳-۳۲، مجموعه فارسی گنجینه حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۱۱. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لجهمی نراین: تذکره شام غریبان (تألیف: ۱۱۸۲ هـ)، ترتیب محمد اکبرالدین صدیقی، کراچی، ۱۹۷۷ م.

۱۲. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچهمی نراین: گل رعنا (تألیف: ۸۲-۱۱۸۱ هـ)، متن کرے (سه تذکره: مجمع‌الانتخاب، طبقات‌الشعرا و گل رعنا) تلخیص و مقدمه از نثار احمد فاروقی، دهلی، ۱۹۶۸ م.
۱۳. شورش عظیم‌آبادی، میر غلام حسین (م: ۱۱۹۵ هـ): تذکره شورش (تألیف: ۱۱۹۳ هـ)، ترتیب دکتر محمود الہی، آتراپرادش اردو آکادمی، لکھنو، ۱۹۸۴ م.
۱۴. شوق سنبھلی، قدرت اللہ: طبقات‌الشعرا (اردو) (تألیف: ۱۱۸۸ هـ)، کرے (سه تذکره: مجمع‌الانتخاب، طبقات‌الشعرا و گل رعنا)، ترتیب نثار احمد فاروقی، دهلی.
۱۵. طاہر نصرآبادی اصفہانی، میرزا محمد طاہر: تذکره نصرآبادی (عصر صفوی)، چاپخانه ارمغان، تہران، ۱۳۱۷ هـ ش.
۱۶. عاشقی عظم‌آبادی، حسین قلی خان: نشتر عشق، تصحیح از اصغر جانفدا، مؤسسہ شرق‌شناسی، آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی، دوشنبہ، تاجیکستان، پنج جلد، ۸-۱۹۸۱ م.
۱۷. غنی مؤفرخ‌آبادی، محمد عبدالغنی (م: ۱۳۳۵ هـ): تذکره‌الشعرا (تألیف: ۱۹۱۰ م)، تصحیح دکتر محمد اسلم خان، دهلی، ۱۹۹۹ م.
۱۸. قاسم قادری، حکیم قدرت اللہ خان: مجموعہ نغز (تألیف: ۱۲۲۱ هـ)، ترتیب محمود شیرانی، نیشنل آکادمی، دهلی، ۱۹۷۳ م.
۱۹. قدرت گوپاموی، محمد قدرت اللہ (م: ۱۲۸۰ هـ): نتایج‌الافکار (تألیف: ۱۲۵۸ هـ / ۱۸۴۲ م)، چاپخانه سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ هجری.
۲۰. لودی ہروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: مرآت‌الخیال (تألیف: ۱۱۰۲ هـ)، مطبع مظفری، بمبئی، ۱۳۲۴ هجری.
۲۱. مصحفی ہمدانی امروہوی، شیخ غلام: عقد ثریا (تألیف: ۱۱۹۹ هـ / ۱۷۸۴-۵ م)، مرتبہ مولوی عبدالحق (علیگ)، جامع برقی پریس، دهلی، ۱۹۳۴ م.
۲۲. میر اکبرآبادی، میر محمد تقی: نکات‌الشعرا (تألیف: ۱۱۶۵ هـ)، ترتیب دکتر محمود الہی، آتراپرادش اردو آکادمی، لکھنو، ۱۹۸۴ م.
۲۳. ہندی لکھنوی، بھگوان داس: سفینہ ہندی (تألیف: ۱۲۱۹ هـ / ۱۸۰۴-۵ م)، تنظیم کنندہ سید شاہ محمد عطاء‌الرحمن عطا کاکوی، پتنا، ۱۹۵۸ م.
۲۴. والہ داغستانی، علی قلی خان: ریاض‌الشعرا (تألیف: ۱۱۶۱ هـ / ۱۷۴۸ م)، تصحیح پروفیسور شریف حسین قاسمی، کتابخانہ رضا، رامپور، ۲۰۰۱ م.